

Foreign Policy of the Interim Government; An Analysis of the Perspective of Political Economy

Mostafa karami^{1*} – Amir Niakoe² – Reza Simbar³

Ghoudrat Ahmadian⁴

Abstract

The foreign policy of the interim government is a phase of changing Iran's foreign policy from unity with the West to non-compliance foreign policy. This period also has fundamental differences with the foreign policy of the Islamic Republic in the 1980s. Therefore, understanding the reasons and the factors that make it appear is crucial. This article uses the political economy approach to explain the formation of the interim government's foreign policy and to illustrate the causes and causes of this change. Political economy goes beyond existing approaches and emphasizes domestic and international elements and the dynamic interaction of economics, politics, and society with the formation of foreign policy in this period. This explanation is based on how social forces operate and their nature at this juncture, the dominant political ideology and structure, and the economic conditions and forces that shape the interaction and influence of international political economy in this period. The findings of the research show that the foreign policy formation of Iran Interim Government can be explained in terms of understanding the nature of the government consisting of political and ideological power construction, social forces and their relation to power and economic institutions.

Keywords: Interim Government, Foreign Policy, International Political Economy, Islamic Republic of Iran, Islamic Revolution.

-
1. * Ph.D Candidate International Relation, Faculty of Human Science, University of Guilan, Rasht, Iran. Corresponding Author: (karami1975@gmail.com)
 2. Associate Professor of Political Science and International Relation, Dept. Political Science, Faculty of Human Science, University of Guilan, Rasht, Iran.
 3. Professor of political Science and international Relation, Dept. Political Science, Faculty of Human Science, University of Guilan, Rasht, Iran
 4. Assistant Professor, Dept. Political Science, Faculty of Social Science, Razi University, Kermanshah, Iran



سیاست خارجی دولت موقت؛ تحلیلی از چشم‌انداز اقتصاد سیاسی

مصطفی کرمی^{۱*} - امیر نیاکویی^۲ - رضا سیمبر^۳ - قدرت احمدیان^۴

چکیده

سیاست خارجی دولت موقت بازرگان مقطع تغییر اساسی سیاست خارجی ایران از اتحاد و ائتلاف با غرب به سیاست خارجی مبتنی بر عدم تعهد است. این دوره همچنین تفاوت‌های بنیادی و اساسی با سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دهه ۱۳۶۰ دارد. از این رو، درک دلایل و عوامل ظهور آن اهمیت اساسی دارد. این مقاله با هدف تبیین شکل‌گیری سیاست خارجی دولت موقت و نشان دادن دلایل و عوامل این تغییر و تحول از رهیافت اقتصاد سیاسی بهره می‌گیرد. اقتصاد سیاسی از رهیافت‌های موجود فراتر رفته و با تأکید بر عوامل و عناصر داخلی و بین‌المللی و تعامل پویای اقتصاد، سیاست و جامعه تبیینی از شکل‌گیری سیاست خارجی در این دوره به دست می‌دهد. این تبیین مبتنی است بر چگونگی عمل نیروهای اجتماعی و ماهیت آن‌ها در این مقطع، ایدئولوژی و ساخت سیاسی مسلط و شرایط و نیروهای اقتصادی که در فضای تعامل و تأثیرگذار متقابل با هم و اقتصاد سیاسی بین‌الملل سیاست خارجی این دوره را شکل می‌دهند. اکنون برای رسیدن به این هدف این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان شکل‌گیری جهت‌گیری سیاست خارجی دولت موقت و عوامل و عناصر آن را از منظر اقتصاد سیاسی بین‌الملل تبیین نمود؟ یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد شکل‌گیری سیاست خارجی دولت موقت در پرتو فهم ماهیت دولت متشکل از عناصر و عوامل سیاسی و ایدئولوژیک ساخت قدرت، نیروهای اجتماعی ماهیت و رابطه آن‌ها با قدرت و ساخت و نهادهای اقتصادی و از منظر اقتصاد سیاسی در این مقطع قابل تبیین است.

واژگان کلیدی: دولت موقت، سیاست خارجی، اقتصاد سیاسی، جمهوری اسلامی ایران، انقلاب اسلامی.

۱. * کاندیدای دریافت دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران نویسنده مسئول: (karami1975@gmail.com)

۲. دانشیار علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران.

۳. استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران.

۴. استادیار روابط بین‌الملل، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

۱- مقدمه

یکی از مهم‌ترین مقاطع سیاست خارجی جمهوری اسلامی دوره دولت موقت است. سیاست خارجی‌ای متمایز از دوره قبل و بعد یعنی حکومت پهلوی و نظام سیاسی جمهوری اسلامی به ویژه از دهه ۱۳۶۰، به بعد است. در واقع هر چند می‌توان وقوع انقلاب، به عنوان یک رویداد دگرگون ساز را به عنوان منشأ و منبع این تغییر دریافت؛ اما طرح این عنوان کلی برای تبیین موضوع ماهیت سیاست خارجی در این دوره کفایت نمی‌کنند. از این رو، برای فهم دقیق‌تر این موضوع کاربست نگرشی چندجانبه و چندلایه لازم است که بتواند تصویر و تحلیلی دقیق‌تر از شکل‌گیری سیاست خارجی دولت موقت به دست داد. در واقع سیاست خارجی به عنوان پدیده‌ای اجتماعی که در مرز پیوند سطوح ملی و بین‌المللی کنش بازیگران ملی قرار دارد از سویی متأثر از رویدادها و ماهیت نظام سیاسی ملی قرار دارد و از سویی دیگر از شرایط، ساختارها و روندهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بین‌المللی تأثیر می‌پذیرد. این مسئله پیچیدگی و درهم تنیدگی عوامل مختلف در زایش و پویش سیاست خارجی را نشان می‌دهد. لذا با در نظر گرفتن چنین وضعیتی باید کوشید تبیینی از شکل‌گیری و عوامل مولد و مقوم سیاست خارجی دولت موقت به دست داد. از این رو، پژوهشگران مختلف کوشیده‌اند به عنوان دوره‌ای مهم و متمایز در سیاست خارجی ایران با برخی رویکردهای خرد و کلان به بررسی و تحلیل سیاست خارجی این دوره بپردازند. از این جهت است که با عناوینی چون سیاست خارجی ملی‌گرای لیبرال، عدم تعهد، مصلحت‌گرا، واقع‌گرایی لیبرال و... نام برده می‌شود. این تعبیر و تحلیل‌ها نشان می‌دهد که برای تحلیل و تبیین و درک سیاست خارجی این دوره از نظریه‌های مختلف بهره گرفته شده است. چنان‌که روشن است در هر یک از این نظریه‌ها با توجه به ابعاد و عناصر نظری بر برخی از ویژگی‌ها، سطوح و عناصر سازنده سیاست خارجی تأکید شده است. چنان‌که نظریه‌های واقع‌گرایانه که بر عناصر دولت یکپارچه، عقلانی و متأثر از ساختار نظام بین‌الملل و یا ویژگی‌های فردی قدرت‌طلب و یا امنیت‌جو که تنوع، پویایی، تفاوت‌ها و دگرگونی‌های بنیادین را نادیده می‌گیرد، یا نظریه‌های آرمان‌گرایه لیبرالی که فرآیندها و پویش‌های داخلی و چگونگی تعامل و تأثیرگذاری متقابل آن‌ها و در عین حال کنش متعامل سطوح بین‌المللی و بسترهای چنین کنش‌های تحول‌سازی را روشن نمی‌سازند، یا نظریه‌های سازه‌گرایانه که تمرکزی اساسی بر عناصر هویتی و فرهنگی با توجه ناکافی به اهمیت و اعتبار نیروهای اجتماعی و کنش‌های متکی به فرآیندها بازار و سیاست و دولت دارد این

است که اقتصاد سیاسی بر منطق ایجاد ظهور منافع و علائق موجد ساختارها و فرآیندها در سطوح ملی و بین‌المللی و وضعیت متعامل آن‌ها در سطح ملی و نیز در سطح بین‌المللی تأکید دارد و آن را مبنای تحلیل خود قرار می‌دهد. همچنین اقتصاد سیاسی بین‌الملل نیروهای تعیین‌بخش ملی و بین‌المللی نظیر بازار و بازیگران ذی‌نفع آن را در محاسبات تحلیلی خود نه به عنوان عاملی مستقل بلکه به در تعامل با قدرت و سیاست وارد می‌کند. همچنان که نقش‌آفرینی نیروهای اجتماعی خرد و کلان بخشی از تحلیلی و نقطه اتکای مبنایی در این رهیافت است. از این رو، این مقاله درصدد است که تبیینی از عوامل تعیین‌کننده و شکل‌دهنده سیاست خارجی این دوره یعنی سیاست خارجی دولت موقت به دست دهد؛ بنابراین، اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان شکل‌گیری جهت‌گیری سیاست خارجی دولت موقت و عوامل و عناصر آن را تبیین نمود؟ و برای این تحقیق از چه چارچوب نظری استفاده کرد؟ برای رسیدن به پاسخ این پرسش این فرضیه مطرح می‌شود که شکل‌گیری سیاست خارجی دولت موقت در پرتو درک ماهیت دولت یعنی عناصر و عوامل سیاسی و ایدئولوژیک ساخت قدرت، نیروهای اجتماعی ماهیت و رابطه آن‌ها با قدرت و ساخت و نهادهای اقتصادی در متعامل داخلی و با بهره‌گیری از رهیافت اقتصاد سیاسی قابل تبیین است. در خصوص سیاست خارجی دولت موقت، مطالعات و بررسی‌های معدودی صورت گرفته است. این مسئله به رغم اهمیت ویژه این دوره به عنوان نقطه تغییر جهت‌گیری سیاست خارجی و تمایز مشخص و روشنی که با دوره‌های قبل و بعد از خود و نیز به سبب استقرار الگویی از جهت‌گیری سیاست خارجی که سابقه‌ای طولانی در تاریخ سیاست خارجی ایران دارد، اندک است. با وجود این برخی پژوهش‌های انجام شده در این خصوص، ادبیات پژوهشی سیاست خارجی این دوره را تشکیل می‌دهند.

۱. مقاله «سیاست خارجی دولت موقت؛ از عدم تعهد تا اصل نه شرقی، نه غربی»، این مقاله که توسط سید حسن میرفرخایی نوشته شده، درصدد است با بهره‌گیری از چارچوب نظری نئورئالیسم به بررسی چالش‌های پیش روی دولت موقت در سطح ملی و بین‌المللی می‌پردازد.

۲. مقاله «بررسی سیاست خارجی بازرگان بر اساس مؤلفه‌های هویت ملی»، این تحقیق که توسط حسین کریمی انجام شده درصدد است با بهره‌گیری از چارچوب نظری سازه‌انگاری هویت ملی‌گرایانه و عناصر مختلف آن را در سیاست خارجی دولت موقت نشان دهد. این مقاله مهم‌ترین عنصر تعیین‌کننده در سیاست خارجی این دوره را در

شاخص‌های ملی‌گرایی جستجو می‌کند که عمدتاً متکی بر چارچوب تعهد سرزمینی، ملیت، منافع ملی و هویت ملی است.

۳. «تبیین تطبیقی الگوی روابط خارجی ایران در دولت موقت بازرگان و هاشمی رفسنجانی»، این مقاله به وسیله دهقانی فیروزآبادی و یوسفی جویباری نگارش یافته است به بررسی متغیرهای چهارگانه ساختار نظام بین‌الملل، نیازهای داخلی، نگرش نخبگان حاکم و ژئوپلیتیک و ایفای نقش‌های دولت در هر کدام، سیاست خارجی این دوره را بررسی می‌کند.

۴. «از دولت موقت تا بیانیه الجزایر» عنوان فصلی از کتاب «سیاست خارجی جمهوری اسلامی» تألیف دهقانی فیروزآبادی است که به وضوح سیاست خارجی دولت موقت از منظر تحلیل گفتمان پرداخته است. در این فصل از کتاب راهبرد، اصول و اهداف سیاست خارجی تحت عنوان «گفتمان ملی‌گرایی لیبرال» مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

نوشته حاضر با تأکید بر کاربست اقتصاد سیاسی در تحلیل سیاست خارجی دولت موقت در مقام مقایسه از چند جهت با سایر نظریه‌هایی که در این خصوص به رشته تحریر درآمده است متفاوت و البته نوآوری دارد. اول اینکه این مقاله به شکل‌گیری جهت‌گیری سیاست خارجی یعنی عواملی که در جهت‌گیری آن نقش مؤثر داشتند می‌پردازد. این عوامل و نحوه عمل آن‌ها که مشتمل بر سطوح داخلی و خارجی در سایر متون مورد توجه قرار نگرفته است. دوم اینکه تأکید آن از منظر نیروهای متعامل اجتماعی اقتصاد، سیاست و جامعه و لذا پویایی و تأثیرگذاری آن‌ها در سیاست خارجی دولت موقت است، سوم، از رهیافت اقتصادی سیاسی در این دوره به تحلیل سیاست خارجی می‌پردازد. بهره‌گیری از این رهیافت به عنوان یک مبنای نظری در تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی با عناصر و شاخص‌های که در اینجا مطرح می‌شود تاکنون مورد استفاده قرار نگرفته است. لذا این مقاله موضوعات و عواملی را در سیاست خارجی این دوره مطرح می‌کند که تاکنون در سایر متون مورد توجه قرار نگرفته است. بر این اساس این مقاله در سه بخش صورت‌بندی می‌شود. در بخش اول به موضوع بیان ابعاد و عناصر چارچوب نظری مورد استفاده یعنی اقتصادی سیاسی و نسبت آن با سیاست خارجی می‌پردازد. در بخش دوم بر اساس همین رهیافت ابعاد مختلف اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی با توجه به تشریح و تبیین حوزه‌های سیاست، اقتصاد و جامعه پرداخته می‌شود. بخش سوم سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوره اول و عناصر و

عوامل تعیین‌کننده آن نشان داده می‌شود. در پایان نیز جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مباحث مطرح شده بیان می‌شود.

۲- تمهید نظری؛ اقتصاد سیاسی و سیاست خارجی

اهمیت و جایگاه کانونی سیاست خارجی در مناسبات میان دولت‌ها باعث شده است تلاش برای شناخت صحیح و اصولی کنش سیاست خارجی دولت-ملت‌ها به یکی از موضوعات مهم فکری و نظری محافل دانشگاهی و علمی قرار گیرد. بخشی از این اندیشه‌ورزی برای تبیین نظری سیاست خارجی به تولید نظریه‌های گوناگون سیاست خارجی انجامیده است. یکی از رویکردهایی که در دهه‌های اخیر برای تحلیل و تبیین پدیده‌های سیاسی و اقتصادی بیشتر مورد توجه محافل علمی مورد استفاده قرار گرفته، اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. این رهیافت می‌تواند از چارچوب‌های نظری موجود در سیاست خارجی فراتر رفته و فهم و تبیین جامع‌تری از شکل‌گیری، اولویت‌ها و تغییر و تداوم سیاست خارجی کشورها به دست دهد.

اقتصاد سیاسی بین‌الملل از منظر روش‌شناسی یک روش تحلیلی مرکب از تئوری‌ها و نظرات چهار حوزه مشخص دانشگاهی یعنی سیاست بین‌الملل، اقتصاد بین‌الملل، اقتصاد داخلی و سیاست داخلی است؛ بنابراین، می‌توان گفت اقتصاد سیاسی یک دیسپلین نیست که مانند جامعه‌شناسی، اقتصاد و علم سیاست، اصول تئوریک مشخصی داشته باشد، بلکه یک روش التقاطی، بیشتر پسا اثبات‌گرایانه^۱ و ترکیبی از روش‌های تحلیلی^۲ و تئوری‌های رشته‌های مختلف علوم اجتماعی برای شناخت مجموعه‌ای از مسائل است؛ به عبارت دیگر، در این رهیافت «در چارچوب یک رویکرد و روش‌شناسی جامع و تلفیقی باید روابط بین‌الملل و پدیده‌های آن را مطالعه و تحلیل کرد. رویکرد و روشی که در اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر مبنای تلفیق علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، تاریخ و حتی فلسفه اتخاذ شده است» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۱۳۲). در واقع، «این رهیافت ضمن مفروض انگاشتن ماهیت پیچیده مسائل و پدیده‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در یک نوآوری خلاق درصدد رفع مشکل نگاه تقلیل‌گرا و جزیره‌ای رشته‌هایی از قبیل اقتصاد، علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، جامعه‌شناسی و تاریخ به پدیده‌های اجتماعی به ویژه ماهیت قدرت و ثروت بوده است؛ بنابراین، از

^۱. post positivism

^۲. mixture of analytic methods

شناخت‌شناسی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی متکثری برخوردار است» (پوراحمدی و دیگران، ۱۳۹۶: ۵). لذا، اقتصاد سیاسی را باید از یک‌سو محصول تمایز میان اقتصاد و سایر شاخه‌های علوم اجتماعی و از سویی دیگر برآیندی از ارتباط میان آن‌ها دید. بدین‌سان این تمایز و ارتباط همانند شبه‌تزو و شبه‌آنتی‌تزو هستند که سنتزی به نام اقتصاد سیاسی محصول تعامل میان آن‌ها است (حاتمی، ۱۳۸۹: ۱۲-۱۱). در واقع «اقتصاد سیاسی به پدیده‌های اشاره می‌کند که در کانون توجه رشته‌های اقتصاد و سیاست قرار دارد. اقتصاد سیاسی سعی می‌کند توضیح دهد که چگونه قدرت سیاسی بر پیامدهای اقتصادی تأثیر می‌گذارد و چگونه نیروهای اقتصادی بر رفتار سیاسی مؤثر می‌شوند. از این رو، اقتصاد سیاسی صرفاً آمیزه‌ای از دو رشته سنتی نیست، بلکه اقتصاد سیاسی در تلاش است تا ترکیب جدیدی ارائه کند» (کرن و آماوی، ۱۳۸۳: ۱۲-۱۱). از این دیدگاه اقتصاد فقط اثباتی نیست و با نهادها ارتباط دارد. نهادها همان قوانین بازی جامعه هستند که روابط متقابل انسان‌ها را شکل می‌دهند (نورث، ۱۳۷۷: ۱۳). لذا این رهیافت مبتنی بر وجود ارتباط و تأثیرات متقابل مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی در شکل‌گیری به تمامی پدیده‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است.

از منظر موضوع مطالعه، رهیافت اقتصادی سیاسی بر روابط متقابل بازار و دولت تأکید دارد (Cohn, 2012: 6) که در آن، نه دولت و نه بازار، هیچ‌کدام علت اولیه نیستند رابطه میان آن‌ها یک رابطه علی^۱ و دوره‌ای^۲ است. به گونه‌ای که وقتی سیاست را تخصیص آمرانه ارزش‌ها و اقتصاد را متضمن مبادله آزادانه می‌انگاریم باید توجه داشته باشیم که سیاست به ساختارهایی شکل می‌بخشد که مبادلات در چارچوب آن‌ها صورت می‌گیرد و قدرت ناشی از مبادله هم به نوبه خود بر فرآیند سیاسی اثر می‌گذارد (کانلی، ۱۳۹۲: ۳۲۶). بدین ترتیب، مسئله اساسی در رهیافت اقتصاد سیاسی نحوه تعامل دولت و بازار یا سیاست و اقتصاد است که در سطوح داخلی و بین‌المللی شکل می‌گیرد (کاکس و دیگران، ۱۳۸۴: ۴). در واقع دولت و بازار در جوامع مدرن، هر کدام با استفاده ابزارهای کاملاً متفاوت، نهادهایی هستند برای نظم بخشیدن و سازمان دادن به فعالیت‌های انسانی و تعامل متقابلی که میان این ابزارها وجود دارد، مسائلی را موجب می‌شود که اقتصاد سیاسی مدعی یافتن پاسخ‌های مقتضی برای این مسائل است (امیدبخش، ۱۳۸۴: ۱۹-۱۸). به بیان واضح‌تر اقتصاد سیاسی بر این نکته تأکید دارد که

^۱ causal relationship

^۲ cyclical

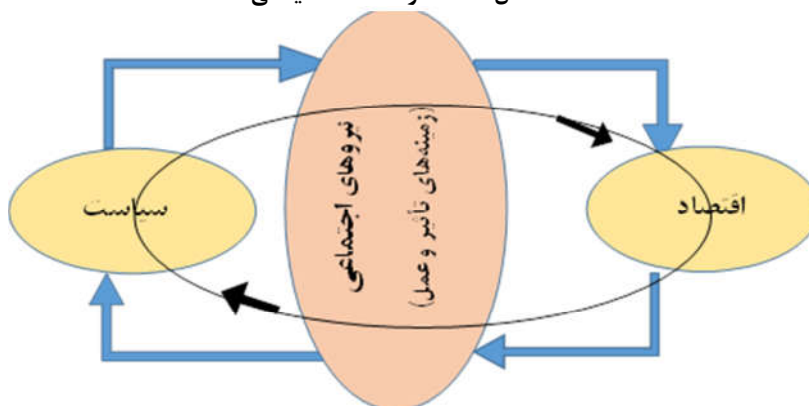
چگونه دگرگونی‌های اقتصادی و سیاسی داخلی بر رفتار کشورها اثر می‌گذارند و متقابلاً راه‌های اثرگذاری بر ساختارهای اقتصادی و سیاسی و امنیتی ملی را چگونه می‌توان نشان داد. بدین ترتیب، اقتصاد سیاسی را می‌توان تأثیرات متقابل و تعاملات دوسویه میان بخش‌های مختلف اقتصاد و سیاست در سطوح خرد و کلان اجتماعی تعریف کرد (کترنشتاین و کیوهن، ۱۳۸۳: ۹)؛ بنابراین، موضوع اقتصاد سیاسی بحث پیرامون نحوه ارتباط میان حوزه سیاست و حوزه اقتصاد و هدف آن نیز ارائه تحلیل‌های اجتماعی، سیاسی و تاریخی از فرآیندهای اقتصادی است (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۴: ۶). بدین ترتیب، اقتصاد سیاسی ناگزیر وجهی اجتماعی نیز دارد؛ بنابراین، کنش و واکنش‌های دولت در واقع محصول این تعاملات در محیط داخلی و خارجی است.

در واقع برای درک بهتر چگونگی عملکرد اقتصاد سیاسی باید دید که عوامل اقتصادی از چه راه‌هایی به عوامل سیاسی شکل می‌بخشند و برعکس عوامل سیاسی چگونه به عوامل اقتصادی شکل می‌دهند. در این خصوص فهم ماهیت دولت روشن می‌سازد که در واقعیت «دولت‌ها شامل ساختارها، بازیگران و فرآیندهای دارای قواعد تعامل هستند. چنانچه، هر سیستم یا نظام با مدل‌های مختلف از کنش متقابل و متعامل همراه است. قاعده‌مندی و شدت این کنش‌های متعامل بسیار مختلف و در عین حال مهم است و ابعاد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دارد (گیلپین، ۱۳۸۹: ۴۴). بنابراین، مناسبات و ارتباطات و تعاملات مختلف درون دولت در خلأ شکل نمی‌گیرد و نیازمند ارتباط و پیوستگی واقعی و بسترهای عمل و کنش معطوف به تأثیرگذاری و تأثیرپذیری است. این بستر و زمینه عمل همان نیروهای و بسترهای اجتماعی هستند. در واقع، با وجود بستر و زمینه عمل است که معنای تعامل سیاست و اقتصاد روشن می‌شود؛ بنابراین، در توضیح وضعیت دولت و رابطه آن‌ها با نیروهای اجتماعی و تأثیرگذاری متقابل آن‌ها می‌توان گفت: «دولت‌ها در اثر منازعات اجتماعی شکل می‌گیرند، اما در مرحله بعد خود بر منازعات جدید اعمال قدرت می‌کنند. با وجود اینکه به تدریج دولت‌ها نهادینه شده و به بازیگری فعال تبدیل می‌شوند، دولت‌ها می‌توانند کارکرد طبقاتی یا امنیتی داشته باشند، برخی منازعات را تعدیل کنند، منابع را میان مناطق و گروه‌های اجتماعی توزیع کنند، برخی نهادها را مقدس سازند و برخی دیگر را سکولار و بسیاری اقدامات دیگر انجام دهند» (حاجی یوسفی و محمدیان، ۱۳۹۵: ۸۶).

بنابراین، برای درک بهتر فهم اقتصاد سیاسی و تعامل دو سویه اقتصاد و سیاست می‌توان الگویی ترسیم کرد که بر سه وجه دولت و کنش‌های دولت، نیروهای اقتصادی و

کنشگران اجتماعی استوار است. از این رو، می‌توان به بهترین شکل به مثابه کنش سیاسی سه حوزه مفهوم‌سازی شود. ۱. دولت، سیاست‌های دولت و ساختارهای دولت؛ ۲. ساخت و عملکرد کارگزاران اقتصادی و چگونگی رفتارهای اقتصادی در گذر زمان؛ ۳. کنشگران اجتماعی در قالب گروه‌ها و افراد. در اینجا منظور از دولت سیاست‌های آن و ساختارهای دولت، سازمان دارنده انحصار اجبارآمیز در درون جامعه، مداخلات در که این انحصار را امکان‌پذیر می‌کند و نهادهایی است که از طریق آن این مداخلات می‌شود. منظور از کنشگران اقتصادی هر یک یا همه منافع، نیروها، گروه‌ها و طبقاتی است که با دولت در حال تعامل هستند؛ به دنبال شکل دادن به سیاست‌های آن هستند و از راهبردهای رشد دولت متأثر می‌شوند. ضلع سوم این مثلث شامل کنشگران اجتماعی است. این مقوله شامل طیفی از منافع طبقاتی، گروه‌های اجتماعی و اقتصادی و دیگر کنشگرانی است که دارای منافع مادی و غیرمادی هستند. البته مسئله مهم و بنیادی این است که این حوزه‌ها به هم وابسته، متعامل و در کنش متقابل هستند؛ به عبارت دیگر، هر حوزه بر دو حوزه دیگر تأثیر گذاشته و در شکل‌گیری آن مؤثر است؛ بنابراین، هر یک از آن‌ها هم علت و هم معلول و هم نقطه آغاز و هم پیامد آن یکی است (کامت دیگران، ۱۳۹۶: ۴۳-۲۰).

شکل ۱. عملکرد اقتصاد سیاسی

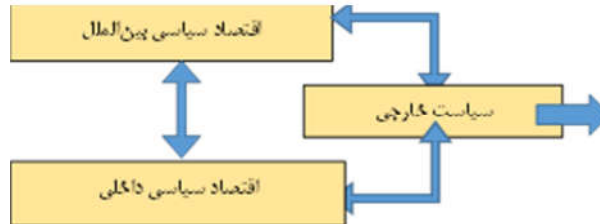


بنابراین، «اگر جامعه را زمینه عمل دولت در نظر بگیریم، روابط نیروهای اجتماعی در جامعه مدنی حدود و ماهیت دولت را تعیین می‌کنند؛ زیرا چگونگی برخورد و روابط سیاسی- اجتماعی کنشگران در حوزه عمومی ماهیت دولت را تعیین می‌بخشد تا در مقام

یک ساخت هماهنگ‌کننده یا مداخله‌گر در حوزه عمومی ظاهر شود» (خادمیان و ناطقی، ۱۳۹۲: ۱۲۲). از این منظر، در هر جامعه‌ای، برنامه‌های دولت بر اساس شکل‌بندی خاصی از روابط نیروهای اجتماعی به وجود می‌آید. به طوری که هر اندازه نیروهای اجتماعی دارای اهداف مشترک فراگیرتری باشند، زمینه برای برنامه‌های اقتصادی، سیاسی و استراتژیک آن‌ها فراهم‌تر می‌شود. شواهد موجود بیانگر آن است که هر نیروهای اجتماعی دارای جایگاه طبقاتی، منزلت فرهنگی، موقعیت سیاسی و اهدافی است که زمینه‌های لازم برای ایفای نقش آن نیرو را به وجود می‌آورد (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۶: ۲۸). لذا مشخصه‌ها و شرایط یا الگوی سیاسی که دلالت بر گروه‌های حاکم، نگرش‌ها، ایدئولوژی، قدرت و ضعف اقتدارگرایی دارد؛ از نظر اجتماعی به شرایط اجتماعی، گروه‌ها و طبقات اجتماعی و اقتصادی، مطالبات و درخواست‌ها یا تقاضاها و گروه‌های و شرایط آن‌ها و نیز ظرفیت‌ها، توانمندا و قابلیت‌های اقتصادی بستگی دارد.

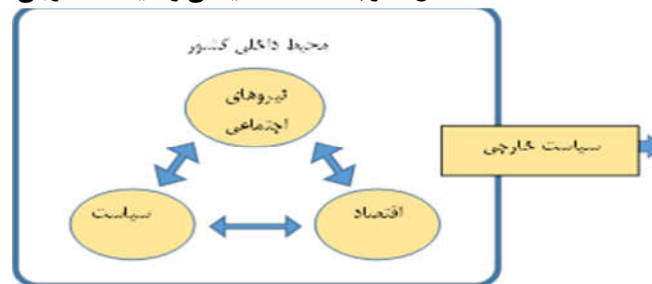
از آنجایی که سیاست خارجی یک کنش دولتی و برآمده از ماهیت و ویژگی‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن است، تبیین و درک آن نیازمند شناخت عوامل و عناصر مختلف شکل‌دهنده به آن و استفاده از تئوری منسجمی است که بتواند جایگاه و اعتبار آن‌ها را مشخص سازند؛ بنابراین، هر تئوری عمومی که قصد دارد سیاست و رفتار دولت را تحلیل کند می‌بایستی شالوده منسجم‌تری را در اختیار قرار دهد؛ بنابراین، رهیافت اقتصاد سیاسی که بر مجموعه‌ای از مفاهیم تئوریک تمرکز و تکیه دارد که شامل دولت و روابط ساختاری با عواملی از قبیل ایدئولوژی سیاسی حاکم، تعامل نیروهای اجتماعی و اهداف حاکمیت سیاسی و عرصه اقتصادی ملی از یک‌سو و ساختار و کارکرد نظام اقتصاد سیاسی جهانی از سوی دیگر هستند (پوراحمدی، ۱۳۸۱: ۱۰۵۴). لذا این عوامل و عناصر به عنوان یک مجموعه متعامل می‌تواند مبنای نظری معتبر و منسجمی برای تبیین و تحلیل شکل‌گیری و تغییر و تحول سیاست خارجی کشورها باشد.

شکل ۲. رابطه اقتصاد سیاسی بین‌الملل با اقتصاد سیاسی داخلی



از این منظر شکل‌گیری الگوهای مختلف سیاست خارجی در هر کشوری را در یک سطح یعنی سطح داخلی را باید تابعی از نیازهای عمومی و ضرورت‌های ساختاری آن دانست که در فرآیند تحولات چندلایه و چندگانه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شکل می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، «وضعیت سیاست خارجی یک کشور تابع ماهیت قدرت و ساختار و لایه‌های اجتماعی فکر و ثروت است». از این رو، مقدمه «شناخت سیاست خارجی هر کشوری شناخت جامعه آن کشور است و ادراک جامعه‌شناسی سیاسی مقدمه ادراک سیاست خارجی می‌باشد» (سریع‌القلم، ۱۳۸۸: ۲۵). به معنایی دیگر، «سیاست خارجی دولت به پیچیدگی روابط دولت و جامعه مربوط می‌شود که با هم در ارتباط متقابل هستند؛ بنابراین، سیاست خارجی تحت تأثیر ساختار اقتصادی-اجتماعی قرار دارد (کولایی و شکوه، ۱۳۹۰: ۲۹۰). بدین ترتیب، یک منبع اساسی سیاست خارجی ساختار داخلی است که ماهیت نهادهای سیاسی و دولتی، ویژگی‌های جامعه و ترتیبات نهادی که جامعه و دولت را به هم مرتبط می‌کند را در بر می‌گیرد (آران و آلدن، ۱۳۹۳: ۷۰).

شکل ۳. رابطه اقتصاد سیاسی و سیاست خارجی



بنابراین، نگرش‌های متأثر از رهیافت اقتصاد سیاسی هر چند ساختار اقتصادی را به عنوان یک عامل بسیار مهم تعیین‌کننده در رفتار سیاست خارجی و به ویژه سیاست اقتصاد خارجی دولت‌ها معرفی می‌کنند، اما در عین حال تلاش دارند تا تأثیرگذاری این عامل را از طریق روابطی که با سایر عوامل کلیدی از قبیل ایدئولوژی سیاسی حاکم، تعاملات و روابط گروه‌های اجتماعی و طبقاتی، کارکردهای دولت و بالاخره پیوندهای گوناگون میان بازیگران داخلی با بازیگران خارجی برقرار می‌کند (پوراحمدی، ۱۳۸۱-۱۰۵۹)؛ بنابراین، از این منظر ارتباطات خارجی تحت تأثیر عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داخلی و متأثر از آن شکل می‌گیرد.

از سویی دیگر عناصر و عوامل اقتصاد سیاسی بین‌الملل به عنوان عواملی پیوسته و در تبادله و تعامل با دولت و وضعیت خاص اقتصادی و سیاسی هر کشور، در شکل‌گیری اهداف، اولویت‌ها و راهبردهای سیاست خارجی آن مؤثر هستند. بدین ترتیب، این چارچوب نظری می‌کوشد با تکیه بر تکثر و چندوجهی بودن مطالعات اقتصاد سیاسی در فهم ماهیت دولت که خود را در عناصر و عوامل قدرت سیاسی، ساختار و الزامات اقتصادی و کیفیت نیروهای اجتماعی خود را نمایان می‌سازد، چگونگی برآمدن و شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی در مقطع مورد مطالعه را نشان دهد.

۳- اقتصاد سیاسی و سیاست خارجی دولت موقت

با وقوع انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، ایران و فروپاشی حکومت پادشاهی، دولت موقت با نخست‌وزیری مهدی بازرگان با دو مأموریت کلی بازسازی وضعیت داخلی و مدیریت روابط در جامعه بین‌المللی مستقر شد (Alnahas, 2007: 89-90). این رویداد نیروهای سیاسی و اجتماعی مختلف که دارای پایگاه اقتصادی، اجتماعی و طبقاتی مختلف، ایدئولوژی‌های سیاسی و فکری متفاوت در مبارزه علیه رژیم شاه بودند و در براندازی آن مشارکت فعال داشتند را آزاد ساخت. این نیروها که پس از پیروزی انقلاب در بازسازی ساختار دولت و قدرت و مشارکت در آن ایفای نقش کردند و به رقابت و منازعه پرداختند تأثیر بنیادینی بر سیاست و قدرت داخلی و خارجی کشور و جهت‌گیری‌های خرد و کلان اقتصادی و اجتماعی داشتند، ضمن اینکه در بستر و فضای واقعی شرایط سیاسی و اقتصادی بین‌المللی تنفس کرده و محدودیت‌ها و مقدرات آن در این الگوهای کنش آن‌ها مؤثر بود. بدین ترتیب ماهیت دولت و کنش‌های آن متأثر تسلط آن‌ها بر قدرت و ماهیت دولتی که این‌گونه تشکیل دادند بود.

در مرحله اول طی فاصله زمانی بهمن ۱۳۵۷ تا آبان ۱۳۵۸، با استقرار دولت موقت، احزاب طبقه متوسط و لیبرال بر قدرت سیاسی تسلط یافتند. در واقع، هژمونی نسبی این نیروهای سیاسی و اجتماعی مربوط به دوره‌ای که از نظر اقتصاد سیاسی دوره آشفتگی یا گذار نامیده می‌شود. چرا که با وجود فروپاشی نظام سیاسی قبلی نظام جدید ثبات نیافته بود؛ بنابراین، ماهیت سیاست خارجی و داخلی در این دوره محصول شرایط آشفته آن و بازگو کننده دوگانگی دوره گذار نیز است (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۱). این وضعیت مهم‌ترین ویژگی‌های ساخت قدرت و سیاست، ماهیت و رابطه نیروهای اجتماعی و دولت و ساخت و سیاست‌های اقتصادی در فضای سیاسی و اقتصادی بین‌الملل این دوره را بازتاب می‌دهد.

۳-۱- اقتصاد سیاسی دولت موقت

۳-۱-۱- ساخت و اقتصاد سیاسی بین‌الملل

اقتصاد سیاسی بین‌الملل یکی از وجوه تأثیرگذار در شکل‌گیری کنش دولت‌ها و سیاست‌ها و راهبردهای سیاسی و اقتصادی آن‌هاست. از آنجایی که اقتصاد سیاسی بین‌الملل شامل دولت‌ها و بازارها است ساختارها و مناسبات الگوی تعامل و ارتباط و اتصال آن‌ها را شکل می‌دهد. بدین ترتیب، از منظر اقتصاد سیاسی مجموعه‌ای از قواعد و رویه‌های مالی، پولی، تولید و تجارت، نگرش و الگوهای توسعه‌ای و دستیابی به دانش بین این بازیگران شکل می‌گیرد که ضمن اینکه متأثر از رویکردها و منافع سیاسی هستند، خود در شکل دادن به رویکردهای سیاسی آن‌ها نیز مؤثر هستند (بالام و وست، ۱۳۹۲: ۱۰۲-۱۰۰). از این نظر در مقطع مورد بحث پژوهش که مقارن دوره جنگ سرد و استقرار ساختار سیاسی، نظامی و اقتصادی دوقطبی حاکم بر سیاست بین‌الملل است، به طور عمده دو قطب لیبرالیسم و مارکسیسم به عنوان نیروها و ایدئولوژی‌های مطرح اقتصاد سیاسی بین‌الملل حضور داشتند و اقتصاد سیاسی بین‌الملل متشکل از این دو گرایش عمده با نهادهای ساختارها و فرآیندهای مختص به خود بودند. بر این اساس در حالی که لیبرالیسم هم‌زمان به رهیافت بازار محور و سازمان‌گرایی اتکا داشت، مارکسیسم با تأکید بر مداخله‌گرایی دولت و توزیع ثروت در پی ایجاد و تحمیل نظم مورد نظر خود بر جهان بودند (متقی، ۱۳۹۵: ۶۴-۶۳). به رغم این وضعیت، واقعیت آن است که در طی سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم

اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال غلبه یافت که در کنفرانس برتون وودز^۱ طراحی گردیده بود. در واقع «در این دوره که از آن به عنوان عصر اقتصاد بازار و غلبه گرایش سرمایه‌داری در اقتصاد سیاسی بین‌الملل نام برده می‌شود و بر مبنای اصول لیبرالیسم علاوه نیاز به مداخله دولت در بازار در مقاطع زمانی خاص مبتنی بود، مسلط شد. ساختار این نظام متشکل از نهادهای برتون وودز مانند بانک جهانی^۲، صندوق بین‌المللی پول^۳ و موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (گات)^۴ بود که همگی بر اساس اصول اقتصادی لیبرال تنظیم شده بودند و صورت‌بندی نظام اقتصادی سرمایه‌داری بین‌المللی در آن‌ها تبلور می‌یافت (کوهن، ۱۳۹۲: ۱۶۲-۱۶۱). بدین ترتیب، اقتصاد سیاسی بین‌الملل متشکل از این نهادها که بر حوزه‌های اقتصادی (مالی، پولی، تجاری و توسعه) از یک‌سوی و سازمان ملل متحد از سویی دیگر که بر مسائل سیاسی و امنیتی تمرکز داشتند، بود (دینی ترکمانی، ۱۳۹۱: ۲۰۶-۲۰۵).

بدین ترتیب، در واقع غلبه این نگرش و ساختارها و الگوهای توسعه‌ای آن از حضور کشورهای توسعه‌یافته ناشی می‌شد که جایگاه برتر و حاکم در اقتصاد سیاسی بین‌الملل را اشغال کرده و نقش اصلی را در تعیین دستور کارهای آن شامل رویه‌ها، مقررات و الگوی تبادل و تعامل و غیره داشتند، بود. آنچه این نظام مسلط در تعامل با دیگر کشورها به وجود می‌آورد امکان مشارکت و بهره‌مندی از مناسبت تجاری، تولیدی، ظرفیت‌های مالی و پولی، دسترسی به بازارهای خرد و فروش و ترغیب به دسترسی به دانش و فناوری و سرمایه لازم برای توسعه بود. این موضوع با وجود بسترهای داخلی همگرا و همسو کشورهای دیگر به ویژه در جهان در حال توسعه را در به سمت و سوی همگرایی و توسعه ارتباطات و مناسبات سیاسی و اقتصادی برای بهره‌مندی سوق می‌داد. پایه این نگرش می‌توانست علاوه بر همسویی‌های چندگانه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی انتفاع از سودمندی ناشی از رشد مورد انتظار از سیستم باز اقتصادی و منافع مترتب بر اقتصاد بازار در شرایط وابستگی متقابل باشد، هر چند این منافع یکسان و نابرابر باشند. لذا آنجایی که اقتصاد سیاسی روابط خارجی یک دولت به طور واضح نتیجه عوامل داخلی و خارجی است، این شناخت ماهیت و پیوستگی این عناصر و عوامل و سطوح

^۱. Bretton woods System

^۲. World Bank

^۳. International Monetary Fund (IMF)

^۴. General Agreement on Tariffs and Trade (GAT)

داخلی و خارجی فهم سیاست خارجی را مسیر سازد.

۳-۱-۲- ساخت و اقتصاد سیاسی داخلی

۳-۱-۲-۱- ساخت و ایدئولوژی قدرت

در این مقطع، در حالی که نظم سیاسی و اجتماعی قبلی فروپاشیده شده بود، تلاش برای استقرار نظم نو متناسب با شرایط دوره جدید در حال وقوع بود. از این رو، آشفتگی و به هم خوردگی اجتماعی و فقدان یک برنامه مشخص و تعریف‌شده برای آینده سیاسی و اقتصادی وجود نداشت در واقع شرایط انقلابی و منازعه سیاسی بر فضای کشور حاکم بود.

از نظر ایدئولوژی سیاسی هیئت حاکمه و بلوک قدرت حاکم برخلاف امام خمینی و پیروان او که عمیقاً مذهبی و طرفدار عمل بر اساس اصول و معیارهای مذهبی بودند، این احزاب که شامل نهضت آزادی و طرفداران جبهه ملی می‌شدند، سکولار، ناسیونالیست و مترصد اجرای اصول دموکراسی غربی بودند. واقعیت این است که بین آخرین نخست‌وزیر شاه و اولین نخست‌وزیر امام خمینی از نظر سوابق سیاسی و شیوه حکومت تفاوت زیادی وجود نداشت. بختیار و بازرگان هر دو از طرفداران مصدق و اعضای جبهه ملی به شمار می‌آمدند و اعضای حکومت بازرگان نیز بیشتر عناصر ملی‌گرا بودند که به جای یک حکومت مطلقاً اسلامی از تشکیل یک حکومت دموکراتیک بر اساس معیارهای غربی پشتیبانی می‌کردند (نوروزی، ۱۳۸۲: ۲۴). به طوری که بعد از انقلاب جبهه ملی و سایر احزاب همسو که در دولت موقت مشارکت داشتند، خواستار تصویب قانون اساسی جدیدی «مشابه قوانین اساسی کشورهای دموکراتیک اروپای غربی» شدند. همچنین از دولت خواست بخش خصوصی را مورد تشویق و حمایت قرار دهد. به عقیده جبهه ملی، هدف انقلاب نابودی دیکتاتوری بود. انقلاب جنبشی مردمی بود و نه منازعه‌ای طبقاتی، یعنی مبارزه زحمت‌کشان علیه سرمایه‌داران یا دهقانان علیه مالکان. همچنین این احزاب با مداخله روحانیون در سیاست مخالفت می‌کردند (بشیریه، ۱۳۹۵: ۱۸۵).

همچنین مهدی بازرگان، نخست‌وزیر رسمی کشور و پشتیبانان مسلمان لیبرال او که خواهان تدوین یک قانون اساسی بر اساس الگوی جمهوری پنجم دوگل در فرانسه جمهوری اسلامی مورد نظر آنان به لحاظ اسمی اسلامی، اما از نظر محتوایی دموکراتیک بود. به همین خاطر در آستانه همه‌پرسی تعیین نظام سیاسی «می‌خواست گزینه سومی

مبنی بر یک جمهوری اسلامی دموکراتیک نیز در همه‌پرسی وارد شود» (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۲۹۰).

در واقع بازرگان نگاهی عرفی به سیاست داشت و به رغم گرایش‌های مذهبی شخصی تنها از «نظارت دین بر سیاست هواداری می‌کرد و در انتقال دولت به نهاد دینی درنگ داشت. به گفته او، روحانیون نباید «به جزئیات سیاست وارد شوند» یا در مناصب سیاسی مداخله کنند؛ به عبارت دیگر، او و هوادارانش از دموکراسی و ملی‌گرایی با سمت‌گیری اسلامی طرفداری می‌کردند و خواهان آن بودند که علما نقش هدایت‌گر داشته باشند و نه حکومت‌گر. بدین ترتیب، حتی «در بین احزاب و گروه‌های لیبرال طبقه متوسط، نهضت آزادی که گرایش مذهبی بیشتر و آشکارتری داشت، هم هوادار دموکراسی پارلمانی و مخالف تفوکراسی یا حکومت دینی بود. بدین معنی که در مجموع، باید مرزی میان دین و سیاست وجود داشته باشد و مقامات سیاسی و دینی باید از هم جدا باشند» (بشیریه، ۱۳۹۵: ۱۰۳).

دولت موقت از نظر رویه‌های عملی اداره کشور و نوع نگاه به تحولات انقلابی که خود را در مواجهه با آن شرایط تغییر و تحولات می‌دید، «از همان ابتدا اعلام کرد که دولتی انقلابی نیست و اعتقادی به اعمال رادیکال ندارد و از سیاست «گام به گام» پیروی می‌کند. بازرگان با «کسانی که دارای عقاید انقلابی افراطی بودند و اعتقاد داشتند که سلاح‌ها باید در دستان مردم باقی بماند، ارتش به واسطه امپریالیستی بودنش باید متلاشی شود، کارخانه‌ها باید از سوی کارگران اداره شوند»، مخالفت کرد. او معاونان فرماندهان ارتش شاه را که بسیاری از آن‌ها در طی انقلاب دستگیر شده بودند، در دولت جدید به مناصب بالا گمارد. در واقع سیاست دولت موقت تقویت دستگاه دولت و حفظ ارتش و سلسله مراتب آن بود» (بشیریه، ۱۳۹۵: ۱۹۷). بدین ترتیب، دولت موقت خواهان عادی‌سازی شرایط انقلابی و کنترل هیجانات و نابسامانی‌های ناشی از آن بود و از این طریق درصدد بود اقدامات احتیاط‌آمیزی جهت ایجاد مجاری مشارکت سیاسی محدودی ایجاد کند.

در واقع در حالی که در شرایط انقلابی بسیج توده‌ای به عنوان الگویی از مشارکت سیاسی مورد توجه و استفاده برخی از احزاب و جریان‌های سیاسی بود «ملی‌گرایان و لیبرال‌ها فرصت و تمایلی برای بسیج سیاسی مردمی در میان جمعیت شهری نداشتند، دید آنان نیز به گونه‌ای نبود که قادر باشند در میان توده‌های مردم فقیر حمایت چشمگیری به دست آورند» (کمالی، ۱۳۷۸: ۸۵). در واقع، احزاب و تشکیلات لیبرال

متعلق به طبقه متوسط جدید، کوچک و فاقد پایگاه حمایت توده‌ای بودند و در جو سیاسی ملتهب سال‌های اولیه انقلاب حمایت از دموکراسی و آزادی و قانون‌گرایی نیز چندان جاذبه‌ای نداشت (بشیریه، ۱۳۹۳: ۳۰). ابراهیم یزدی درباره کناره‌گیری دولت موقت از اداره امور سیاسی می‌گوید: «ساختار قدرت در ایران پس از انقلاب به گونه‌ای خاص بود. عوام یک طرف بودند و ما هم یک طرف. مردم عادی دنبال برخی آقایان بودند که برای اینکه قدرت خودشان را در جامعه یکسره کنند، سوار موج شوند» (یزدی، ۱۳۷۷: ۱۷). بدین ترتیب، بازرگان و بسیاری از میانه‌روها، مخالف اصلاحات اجتماعی-اقتصادی رادیکالی بودند که عمده‌تاً در جهت کمک به بینوایان مطرح می‌شد (کدی، ۱۳۸۳: ۱۹-۱۸). بدین ترتیب، سیاست‌ها، برنامه‌ها و خواسته‌ها این طیف میانه‌رو در دولت موقت کاهش شرایط بحرانی بود تا اقدامات بازتوزیعی و بسیج توده‌ای.

۳-۱-۲- ساخت و سیاست‌های اقتصادی

از نظر اقتصاد سیاسی دگرگون‌های عمیق انقلابی و آشفتگی حاکم بر فضای سیاسی و اقتصادی شرایطی را به وجود آورده بوده که تا تثبیت و اتخاذ رویکردهای سیاسی و اقتصادی فاصله داشت. سهراب بهداد در توصیف وضعیت اقتصادی در این دوره می‌نویسد: «در نخستین روزهای قبل از انقلاب، دو گرایش عمده حول اقتصاد در جمهوری اسلامی پدیدار شد. یک گرایش که من آن را برای سهولت بحث «میانه‌رو» می‌نامم، تنها خواهان تحولاتی محدود در نظام اقتصادی بود. بدین معنی که از حقوق مالکیت خصوصی جانب‌داری می‌کرد، ملی کردن تنها به مواردی محدود می‌شد که با «منافع ملی» سروکار داشت یا مواردی که صاحبان اولیه آن‌ها از کشور فرار کرده بودند. کنترل دولتی بر اقتصاد به طور موقت تا زمانی بود که فضای مناسبی برای فعالیت بخش خصوصی فراهم آید. این صدای «میانه‌روی» از حمایت طبقه مالک مانند بازاریان، صاحبان صنایع و زمین‌داران برخوردار بود. مهدی بازرگان (اولین نخست‌وزیر انقلاب)، کابینه وی و اعضای نهضت آزادی ایران طرفداران این گرایش بودند که بخش قابل ملاحظه‌ای از طبقه متوسط شهری از آن حمایت می‌کردند» (بهداد، ۱۳۸۵: ۱۲۵).

اما اگر بخواهیم اجمالاً به ماهیت دولت و ائتلاف حاکم در این مقطع از نظر ساخت و گرایش‌های اقتصادی بپردازیم می‌توان گفت: «دولت موقت شامل ائتلافی از احزاب میانه‌رو و از جمله جبهه ملی، حزب ناسیونالیست، نهضت آزادی و حزب رادیکال می‌شد که در حوزه اقتصاد سیاست کلی آن‌ها تشویق بخش خصوصی بود. از سویی دیگر، شامل

کارخانه‌داران، سرمایه‌گذاران، مالکان بزرگ و مقامات بالای رژیم قدیم محسوب می‌شدند. طرفداران و هواداران آن‌ها شامل کارآفرینان، کارمندان دولت، حقوقدانان، قضات، متخصصان، استادان دانشگاه، مهندسان و مقامات بالا از احزاب میانه‌روی مدرنیست بودند. به همین خاطر نگاه و منافع اقتصادی و هویت طبقاتی آن‌ها با این شرایط عینی‌شان گره خورده بود. نهضت آزادی در مورد مسائل اقتصادی-اجتماعی تأکید داشت که: «آنچه امروز بدان نیاز داریم بخش خصوصی است، زیرا ما هیچ‌گاه بخش خصوصی در اقتصادمان نداشته‌ایم. در گذشته، بخش خصوصی شامل تعدادی از خانواده‌های مرتبط با دربار بود و به همین دلیل، نه تجارت آزاد وجود داشت و نه رقابت» (بشیریه، ۱۳۹۵: ۱۹۰-۱۸۵). بدین ترتیب سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی دولت موقت را می‌توان در راستای گرایش‌ها و منافع اقتصادی نیروهای اجتماعی پشتیبان و پایگاه طبقاتی‌اش ارزیابی کرد. از این رو، برخی سیاست‌های و برنامه‌های اقتصادی را که این دولت در پیش گرفت و یا نسبت به آن‌ها اعلام موضع کرد در این چارچوب قابل تحلیل است.

در این زمینه دولت موقت، به عنوان نماینده جناح لیبرال ملی‌گرا، انقلاب را مبارزه‌ای طبقاتی علیه سرمایه‌داری نمی‌دانست و درصدد جلب اعتماد سرمایه‌دارانی برآمد که هنوز کشور را ترک نکرده بودند. همچنین دولت موقت مخالف اقدامات رادیکال در کارخانه‌ها و از جمله تشکیل شوراهای کارگری و مشارکت فعال آن‌ها در مدیریت کارخانه‌ها بود. از این رو، برای کنترل اعتصابات و اقداماتی شوراهای کارگری به نیروی اجبار متوسل شد (آقای خوزانی، ۱۳۷۴: ۱۷۳). در این راستا دولت موقت تمام اعتصابات را قذغن و برنامه تقسیم سود کارگران را به بهانه ملی کردن صنایع لغو کرد. واقعیت این بود که میانه‌روی دولت موقت با روحیه انقلابی مردم و نهادهای انقلابی موازی و احزاب و گروه‌های سیاسی چپ که دنبال تغییرات سیاسی-اجتماعی سریع و بنیادین از جمله تغییر در صورت‌بندی اجتماعی به نفع اقشار محروم بودند سازگاری نداشت (دلفروز، ۱۳۹۳: ۳۱۳). بدین ترتیب، می‌کوشید از اقشار سیاسی شده بسیج‌زدایی نمایه‌ولت موقت همچنین مخالف سیاست‌های بازتوزیعی و توده‌گرایانه بود. بدین ترتیب، در حالی که جریان قدرتمند اسلام‌گرا به دنبال اعمال و اجرای سیاست‌های بازتوزیعی برای حفظ و تشدید بسیج توده‌ای مردم بودند، دولت موقت با چنین اعمال «شتاب‌زده‌ای» مخالفت کرد. در ادامه چنین نگاهی بود که مسئله مسکن فقرا موجب اختلاف شدید میان دولت موقت و سازمان‌های انقلابی شد. چنانکه زمانی که مردم

جنوب تهران، با تصویب حجت الاسلام کروبى، سرپرست بنیاد مسکن، خانه‌های خالی شمال تهران را تصرف کردند، دولت موقت با این اقدامات مخالفت کرد و اعطای دولتی به این بنیاد را متوقف ساخت (بشیریه، ۱۳۹۵: ۱۹۹-۱۹۸).

دولت موقت همچنین معتقد بودند که اقتصاد بازار اسلامی برنامه‌ریزی نشده و مبتنی بر بخش خصوصی، بهتر می‌تواند به اهداف رشد، اشتغال، ثبات و قیمت و عدالت اقتصادی دست یابد. از این رو معتقد بودند که دخالت دولت تنها باید در شرایط غیرعادی و ناهنجار به عنوان اقدام موقتی ضرورت یابد و باید حداقل دخالت مستقیم دولت حکم‌فرما باشد (حاتمی، مسعودنیا، نجفی، ۱۳۹۶: ۹۸). در خصوص نگاه به دولت و تصدی‌گری دولت در امور اقتصادی به رغم تقارن این دوره با مقطع مصادره اموال و ملی کردن صنایع، بانک و بیمه‌ها «رویکرد بازرگان در اقتصاد، جلوگیری از تبدیل شدن دولت به یک کارفرمای بزرگ و سیاست درهای باز و احتراز کردن از دولتی کردن و اتاتیسم، توجه به خودجوشی و سرمایه‌گذاری از طرف ملت بود» (غفاری و محمدزاده، ۱۳۸۵: ۱۲۸). بدین ترتیب، این دولت عملاً مخالف اقتصاد دولتی و متمرکز و تصدی‌گری دولت در این امور بود.

یکی دیگر از سیاست‌های اقتصادی دولت موقت حمایت از بخش خصوصی بود. در این راستا دولت موقت دست به یک سری اقدامات زد و سیاست‌هایی را در این حوزه اعلام کرد. در این راستا کارخانه‌دارانی را که طی انقلاب از کشور گریخته بودند، با این استدلال که دولت اکنون در حال بررسی عفو عمومی سرمایه‌داران است، دعوت کرد به وطن بازگردند. چنان‌که برای جلب نظر و تشویق سرمایه‌داران به شروع و یا گسترش فعالیت‌های اقتصادی اعلام کردند دولت اسلامی از سرمایه‌داران صادق حمایت می‌کند و پولداران نباید بیم و هراس داشته باشند. همچنین دولت وام‌هایی برای بازگشایی مجدد کارخانه‌ها در نظر گرفت و تا جولای/ژوئیه ۱۹۷۹، پرداخت این وام‌ها را به ۲۶۰ نفر از مجموع ۹۵۰ نفر متقاضی پیشنهاد کرد. همچنین بانک مرکزی به کارخانه‌دارانی که خواهان بازگشت بودند قول هر گونه مساعدتی را داد.

سیاست دولت موقت در مورد اراضی کشاورزی و دهقانان نیز حفظ وضع موجود در مناطق روستایی و تأیید اصلاحات ارضی شکل گرفته بود. بر اساس اعلام دولت، مالکیت اراضی خصوصی صرف‌نظر از میزان دارایی موردنظر قانونی بود. به همین دلیل اراضی مالکانی که از اصلاحات ارضی معاف شده بودند، نیز قانونی و تصرف آن‌ها از سوی دهقانان غیرقانونی بود (بشیریه، ۱۳۹۵: ۱۹۸).

با این حال این دولت موقت بازرگان خود را با وظیفه دوگانه دشوار بازسازی اقتصادی و اعاده شرایط معمولی (عادی) مواجه دید؛ اما چنان‌که انتظار می‌رفت، دوگانگی اقتدار نهفته در ایجاد ارگان‌های انقلابی، تقاضاهای تندروها برای سرعت بخشیدن به تحولات اجتماعی که با هدف عادی کردن شرایط اقتصادی عملاً ناساز بود... جملگی باعث تضعیف دولت بازرگان شدند تا آنجا که پس از اشغال سفارت ایالات متحده توسط دانشجویان مبارز سرانجام سقوط کرد (پسران، ۱۳۷۸: ۱۳۰-۱۲۹).

۲-۱-۲-۳. ماهیت و مناسبات نیروهای اجتماعی

در خصوص مناسبات دولت و نیروهای اجتماعی گفته می‌شود که در هر جامعه‌ای، برنامه‌های دولت بر اساس شکل‌بندی خاصی از روابط نیروهای اجتماعی به وجود می‌آید. بدین معنی هر میزان نیروهای اجتماعی دارای اهداف مشترک و فراگیری‌تری باشند، زمینه برای تحقق برنامه‌های اقتصادی، سیاسی و استراتژیک آن‌ها فراهم می‌شود (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۶: ۲۸). در واقع «رابطه‌ای که بین دولت و جامعه وجود دارد وابسته به ماهیت واقعی و چگونگی شکل‌گیری دولت و جامعه است؛ بنابراین، در بررسی مناسبات بین دولت و جامعه با عنایت به اینکه دولت و ساختارهای اجتماعی به یکدیگر شکل می‌دهند، بررسی الگوهای پایدار روابط ساختار درونی و بیرونی دولت اهمیت دارد» (ابراهیم بای سلامی، ۱۳۸۶: ۱۶۲). از این نظر ماهیت و رابطه این نیروهای اجتماعی با قدرت اهمیت ویژه‌ای در شناخت ماهیت دولت دارد؛ به عبارت دیگر، «انقلاب موجب ورود طبقات اجتماعی جدید به عرصه سیاسی شد که خواهان تأثیر و نفوذ در فرآیند بازسازی دولت بودند. بدین ترتیب، همچنان که ناسازگاری منافع سیاسی اجتماعی به طور فزاینده‌ای آشکار می‌شد، احزاب سیاسی موجود نیز درصدد نمایندگی منافع خاصی بر می‌آمدند و خواهان سازماندهی در احزاب سیاسی خودشان بودند» (بشیریه، ۱۳۹۵: ۱۸۴-۱۸۳).

واقعیت ساختار و تحولات اجتماعی منتهی به انقلاب اسلامی حاصل یک ائتلاف وسیع از نیروهای اجتماعی نامتجانس بود. در واقع در مبارزه با رژیم شاه حداقل «پنج نیروی اصلی قابل تشخیص‌اند: روحانیت، روشنفکران، طبقه متوسط جدید، بازار و طبقه کارگر. حضور نیروهای اجتماعی ناهمگون در شکل‌گیری رویدادها و تحولات پس از انقلاب، نقش بسزایی داشتند (سمتی، ۱۳۷۵: ۱۵۲). این نیروهای اجتماعی نامتجانس در شرایط بعد از انقلاب و در دوره‌های مختلف به نیروی مسلط و به نیروهای تأثیرگذار در

قدرت تبدیل شدند. از این رو، نیروهای سیاسی برآمده از آن‌ها که خواست‌ها و مطالبات سیاسی و اجتماعی آن‌ها را نمایندگی می‌کردند بر قدرت سیاسی مسلط شده و منافع، علائق، ارزش‌ها و هنجارهای طبقاتی آن‌ها در سیاست‌های داخلی و خارجی بازتاب یافته است.

یکی از این نیروهای عمده اجتماعی بورژوازی طبقه متوسط بود که در قالب احزاب لیبرال هماهنگ می‌شد. طبقه متوسط جدید محمل ایدئولوژی‌های لیبرالیسم، سکولاریسم و مدرنیسم بوده است. خواست‌های عمده این طبقه شامل تجدید هویت و سنت‌های ایرانی، منع دخالت روحانیون در سیاست، نظام قانون اساسی جدید به شیوه اروپا، تأسیس نهادهای سیاسی بر اساس حاکمیت ملی و ایجاد مبانی دولت ملی مدرن به جای دولت‌های سنتی و کاریزماتیک بوده است (بشیریه، ۱۳۹۳: ۲۴).

انتخاب بازرگان به نخست‌وزیری دولت موقت به معنای فرصت و امکان این نیروهای برای تأثیرگذاری در قدرت بود. مطالبات و خواست‌های این نیروهای اجتماعی در قالب احزاب لیبرال و ملی‌گرا تجلی پیدا می‌کرد. این احزاب شامل احزاب اپوزیسیون قدیمی شناخته‌شده بودند. با اینکه خواهان حفظ ساختار اجتماعی موجود تحت رژیم قدیم بودند، سودای تغییر ساختار سیاسی را نیز در سر می‌پروراندند. مهم‌ترین خواست آن‌ها تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از طریق محدود کردن ساختار قدرت سیاسی و ایجاد نوعی مشروطیت یا جمهوری بود. آرمان‌های اصلی انقلاب مشروطه خواست‌های اصلی این دسته از احزاب و گروه‌ها را تشکیل می‌داد. حکومت جمهوری و دموکراسی پارلمانی خلاصه خواست آن‌ها بود. به طور کلی این احزاب هوادار استقرار رژیمی لیبرال بودند. این احزاب به عنوان احزاب مقامات بالا و متخصصان بر تغییر سیاسی از اقتدارگرایی به دموکراسی پارلمانی تأکید داشتند. با این وجود، در مقایسه با سایر احزاب، برای توده‌های مردم کمتر شناخته‌شده بودند و عمدتاً از سوی قضات، بوروکراسی دولتی و محافل بازرگانی حمایت می‌شدند. نهضت آزادی هم که گرایش‌های اسلامی قوی‌تر داشت هوادار دموکراسی پارلمانی ملی و مخالف حکومت روحانیون بود (بشیریه، ۱۳۹۵: ۱۸۵).

بدین ترتیب، در این دوره به رغم پراکندگی قدرت و فعالیت نهادهای مختلف تصمیم‌گیری، دولت موقت مهم‌ترین سیاست‌گذار و مسلط بر ارکان رسمی حکومت بود. این دولت از نظر سیاسی گرایش‌های مدرن، ایدئولوژی غالب ملی‌گرایی و دموکراسی، از نظر اقتصادی طرفداری از مالکیت خصوصی و بازار آزاد به همراه نقش محدودتر دولت

در اقتصاد و از نظر اجتماعی نیز ریشه در طبقات متوسط مدرن با گرایش با تجدید و طرفدار ثبات سیاسی و اقتصادی بود. از آنجایی که ماهیت نظام سیاسی تأثیر بر رفتار دولت‌ها در عرصه سیاست خارجی دارد (Hunter, 2010: 20-21)؛ بنابراین، از منظر اقتصاد سیاسی، چنان‌که اشاره شد، سیاست خارجی به عنوان یک کنش دولتی برآمده از ماهیت دولت متشکل از ویژگی‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متعامل آن است. از این رو، در چارچوب این نگاه سیاست خارجی ایران این دوره چنان‌که که در عناصر شکل‌دهنده سیاست خارجی نمایان است، نیز بازتاب همین وضعیت است.

۳-۲- سیاست خارجی دولت موقت

با پیروزی انقلاب اسلامی، سمت‌گیری یا راهبرد کلی سیاست خارجی ایران از اتحاد و ائتلاف با غرب به عدم تعهد تغییر کرد. در شرایطی که عوامل و عناصر ساختاری بین‌المللی و برخی از منابع سیاست داخلی سیاست خارجی دستخوش تغییر نشده بود، این تغییر و دگرگونی در جهت‌گیری سیاست خارجی را می‌توان محصول شرایط داخلی از جمله ائتلاف جدید حاکم، ایدئولوژی سیاسی و اقتصادی، گروه‌ها و طبقات اجتماعی دانست. بدین ترتیب، «وجود نیروهای متعدد سیاسی و اجتماعی و امکان فعالیت آن‌ها در این مقطع شرایط داخلی تعیین‌کننده‌ای بودند که باعث شد ملی‌گرایی لیبرال در سیاست خارجی در این دوره هژمونی نسبی پیدا کند و از شعار «نه شرقی، نه غربی»، به عنوان شعار محوری سیاست خارجی انقلابی تعبیری تعامل‌گرایانه مبتنی بر موازنه منفی ارائه دهند (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۱).

به طور کلی می‌توان تأثیر ماهیت دولت در این دوره در سیاست خارجی را به شرح زیر خلاصه کرد.^۱ تأکید بر عنصر منافع ملی در مقابل گرایش‌های درون‌گرایانه ایدئولوژیک مانند تشکیل حکومت جهانی اسلام و همچنین مخالفت با صدور انقلاب؛^۲ پذیرش وضع موجود نظم بین‌المللی و ارکان آن و همکاری با کشورها در چارچوب قواعد بازی و هنجاری‌های آن؛^۳ تأکید بر عمل در قالب رویه‌های سیاسی و دیپلماتیک پذیرفته‌شده در عرف بین‌المللی موجود؛^۴ توسعه و گسترش روابط با تمام کشورها از جمله آمریکا و شوروی ضمن اجتناب از پذیرش هرگونه تعهد استراتژیک در قبال آن‌ها و رعایت اصل عدم تعهد و بی‌طرفی مثبت در مخاصمات متقابل ابرقدرت‌ها؛^۵ پیروی از راه «مصدق» در مقابل «خط امام» (نوروزی، ۱۳۸۲: ۲۰۰). به طور کلی می‌توان عناصر مهم سیاست

خارجی دولت موقت را که برآیند تعامل نیروهای اجتماعی، ساختار سیاسی و وضعیت اقتصادی حاکم دانست در نمود عناصر ملی‌گرایی، عدم تعهد، سیاست حفظ وضع موجود و اقتصادمحوری در سیاست خارجی دید.

۳-۲-۱- ملی‌گرایی

یک عنصر مهم و اساسی در سیاست خارجی دولت موقت ملی‌گرایی بود که می‌توان گفت بر کلیه سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های دولت موقت تأثیر داشت. بسیاری از پژوهشگران ملی‌گرایی و به تبع آن نیروهای سیاسی و اجتماعی حامل آن را عاملی مهم در تعیین جهت‌گیری سیاست خارجی ایران می‌دانند که با توجه به حضور نیروهای مختلف باورمند به آن در قدرت درجه اهمیت آن نمایان می‌شود (Akbarzadeh and Barry, 2016, 617-615). در واقع، ملی‌گرایی، مفهومی محوری در فهم ماهیت و موجودیت این دولت است. ملی‌گرایی در نگرش و ایدئولوژی دولت موقت و بلوک حاکم و همسو با آن فقط معنایی داخلی نداشت، بلکه این مفهوم به کنش و عمل در سیاست خارجی هم ترجمه می‌شد. از آنجایی که «در چارچوب ایدئولوژی و گرایش سیاسی دولت موقت نظام جمهوری اسلامی یک دولت ملی و سرزمینی و مبتنی بر حاکمیت ملی بود (بشیریه، ۱۳۹۵: ۲۰۰)؛ بنابراین، اصول، اهداف و ابعاد سیاست خارجی آن نیز باید بر همین اساس تعریف و تعیین می‌شد.

بر این اساس «جمهوری اسلامی به صورت یک دولت-ملت تعریف می‌شد که ملی و سرزمینی دارد، اصل بنیادین و چراغ راهنمای سیاست خارجی آن نیز منافع ملی است؛ یعنی منافع ملت ایران، انگیزه اقدام جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی است که در حوزه جغرافیایی آن تعریف می‌شود نه مصالح مشترک و خیر عمومی مسلمانان یا بشریت. در نتیجه، منافع ملت ایران بر مصالح امت اسلام اولویت و ارجحیت دارد. در منظومه هویتی ملی‌گرایی لیبرال ایرانی بودن اهمیت و اولویت بیشتری نسبت به اسلام و انقلاب اسلامی دارد؛ بنابراین، ایران و منفعت ملی مرکز ثقل سیاست‌گذاری در این دوره محسوب می‌شود» (کریمی، ۱۳۹۴: ۸۹). در اهمیت این عنصر محوری سیاست خارجی و جایگاه و اعتبار آن در نزد رهبران دولت موقت و برجستگی نقش ملیت به این باور بازرگان می‌توان اشاره داشت که می‌گوید: ۱. در خاطر ملیون و نخست‌وزیر منتخب، خدمت به ایران و در خاطر امام و جمعی از روحانیون و پیروان خاص ایشان، خدمت به اسلام اولویت داشت؛ ۲. برای بنده مأموریت و هدف و تعهد

خدمت به ایران بود از طریق اسلام. برای امام هدف و برنامه انقلاب خدمت به اسلام بود از طریق ایران یعنی با استفاده از مردم و کشور ایران» (بازرگان، ۱۳۶۳: ۱۱۹). در واقع «به لحاظ زیربنای فکری و نگرشی حامیان قرائت ملی‌گرایانه نه شرقی، نه غربی با تجددطلبان پیشگام و هواخواه مشروطیت به مراتب وجوه اشتراک بیشتری داشتند تا با رهبران مذهبی معاصر خویش در انقلاب اسلامی. چرا که اینان هیچ‌گاه قصد معارضة‌جویی با بافت موجود سیستم بین‌المللی مبتنی بر دولت ملی را نداشته و تأمین استقلال و حاکمیت ملی ایران را در چارچوب و درون آن طلب می‌نمودند. بدین ترتیب، از نظر ملی‌گرایان کانون اصلی و واحد اساسی جلب وفاداری‌های سیاسی مردم، ملیت و دولت ملی بود و نه پیوندهای مذهبی و اعتقادی» (نوروزی، ۱۳۸۲: ۲۰۳). بدین ترتیب، در نگاه ملی‌گرایی مرجع وفاداری ملی است. چنان‌که «بازرگان و سنجابی هر دو سرشتی عرفی، ملت‌گرایانه و دموکراتیک داشتند و عمدتاً از پشتیبانی طبقات متوسط روشنفکران بهره‌مند از تحصیلات جدید برخوردار بودند. از دید هر دوی آنان، واحد اولیه و اساسی وفاداری مردم در جامعه، دولت ملی ایران بود. بازرگان ادعا می‌کرد که نهضت آزادی پلی میان جبهه ملی غیرمذهبی و جنبش‌های مذهبی تحت رهبری آیت‌الله خمینی است؛ اما خود او نیز می‌دانست که به اصطلاح به «ولایت را به ایران» می‌دهد در حالی که آیت‌الله خمینی «ولایت را به اسلام» می‌داد» (رمضانی، ۱۳۸۱: ۶۰). این عنصر و جایگاه آن در سیاست خارجی نشان‌دهنده نوع گرایش‌ها و ایدئولوژی بلوک قدرت مستقر و تمایلات و گرایش‌های نیروهای اجتماعی و نوع نگاه به ماهیت و رسالت دولت به مثابه یک موجودیت ملی است.

۳-۲-۲- عدم تعهدگرایی

یکی دیگر از وجوه سیاست خارجی دولت موقت عنصر عدم تعهد در جهت‌گیری سیاست خارجی است. «عدم تعهد به مفهوم عدم وابستگی به شرق و غرب است و گاهی از آن به عنوان «بی‌طرفی مثبت» یاد می‌شود. این جهت‌گیری از ابتدا به صورت یک حرکت سیاسی ضد امپریالیستی و ضد تبعیض نژادی آغاز شده بود و بنیان آن می‌کوشیدند ترکیبی از ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم را به وجود آورند تا ضمن حفظ منافع ملی کشورها، آنان را در سرنوشت یکدیگر سهیم سازند (قوام، ۱۳۸۹: ۳۲۴). با سقوط رژیم سلطنتی و استقرار نظام جمهوری این نوع نگاه به سیاست بین‌الملل به یکی از ارکان

سیاست خارجی تبدیل شد. اصول اساسی این گرایش در سیاست خارجی اجتناب از ورود به رقابت شرق و غرب و وابستگی ایدئولوژیک به آن‌ها، کنش مبتنی بر استقلال و بهبود روابط با همه کشورهای جهان (به استثنای رژیم اسرائیل و آفریقای جنوبی) بود (Sadri, 1999: 2-3). «بازرگان در همان روزهای ابتدایی در دست گرفتن قدرت اعلام که ایران سیاستی مبتنی بر اصل عدم تعهد را دنبال خواهد کرد. وی بر این باور بود که سیاست ایران در قبال قدرت‌های بزرگ باید مانند «سیاست مصدق» باشد. بازرگان نیز درصدد بود تا همچون مصدق با برهم زدن اتحاد عملی شاه با ایالات متحده به نفوذ مسلط این کشور در ایران پایان بخشد» (رمضانی، ۱۳۸۱: ۶۰). در واقع دولت موقت با تغییر الگوی سیاست خارجی غرب محور رژیم سابق و تفسیری محدود از شعار نه شرقی و نه غربی این عنصر را در سیاست خارجی برجسته می‌سازد.

از نظر ریشه‌ها و گرایش‌های حامی این سیاست می‌توان گفت: «طرفداران این دیدگاه در میان کسانی یافت می‌شوند که یا از همکاران و همراهان دکتر مصدق در جنبش ملی شدن صنعت نفت بودند و یا خود را پیرو «راه مصدق»، می‌دانستند. این نیروهای اساساً در میان طبقات متوسط و تحصیل کرده پایگاه و نفوذ داشتند و منعکس‌کننده خواست‌ها و ارزش‌های این طبقات نوگرا بودند. این گروه که پس از پیروزی انقلاب به واسطه سابقه شرکت در مبارزات انقلابی همچنین برخورداری از وجهه مذهبی و ارتباط با بخش‌هایی از روحانیت توانسته بودند نظر مساعد رهبری انقلاب را به سوی خود جلب نموده و تا چند سال اولیه انقلاب کنترل دولت را به دست گیرند. این مجموعه از نیروهای سیاسی بر آن بودند تا تفکر اولیه و شیوه عمل مصدق در سیاست خارجی را احیاء نمایند. بر اساس دیدگاه ملی‌گرایانه، سیاست نه شرقی، نه غربی، همان موازنه منفی است که هدف آن تأمین استقلال و حاکمیت ملی ایران با اتکا بر عدم تعهد در قبال قدرت‌های بزرگ و بی‌طرفی مثبت در تعارضات آن‌ها است. مهندس بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت، به عنوان نخستین کسی که پس از پیروزی انقلاب به دفاع از این رهیافت پرداخت معتقد بود سیاست خارجی با ابتناء بر اصل «توازن» و «تعادل» همان شیوه و روش دکتر مصدق را در پیش گیرد و ضمن رعایت اصل عدم تعهد نسبت به ابرقدرت‌ها از تضادهای آنان در راستای حفظ استقلال ایران بهره‌برداری می‌نماید. با همین برداشت بود که بازرگان به مخالفت جدی با وجه تعرضی سیاست نه شرقی نه غربی برخاسته و خواهان تعدیل آن گردید. وی می‌نویسد: «شعار نه شرقی، نه غربی در حرکت اول که دنباله‌اش جمهوری اسلامی می‌آمد در خاطر و خواسته شنوندگان و

گویندگان مفهوم کاملاً ملی و دفاعی داشته، منظور از آن احراز استقلال همه‌جانبه خودمان در برابر ابرقدرت‌ها بود و عدم اتکا به بلوک شرق و غرب، چه به لحاظ سیاسی و اقتصادی و نظامی و چه به لحاظ اخذ و اقتباس ایدئولوژی از مکتب‌های مارکسیستی و کاپیتالیستی. بعد از پیروزی انقلاب و از اواخر دولت موقت شعار فوق به منظور و محتوا دچار تغییر و تحریف شد و رفته‌رفته علاوه بر جنبه‌های تعریضی سیاسی حالت غرب‌زدایی در وسعت فرهنگی و دانشگاهی پیدا کرد» (نوروزی، ۱۳۸۲: ۲۰۳).

ریشه این گرایش با مبارزات استقلال‌طلبانه و ضد استعماری و تجربه تاریخ ایران و به ویژه طبقه متوسط مدرن لیبرال نیز بر می‌گشت که در طی مبارزاتی سیاسی خود با رژیم شاه باور به گسترش مناسبات ایران با کشورهای مختلف و مخالف دخالت آن‌ها در امور داخلی کشور بودند؛ بنابراین؛ اتخاذ و اعمال استراتژی عدم تعهد (موازنه منفی) در سیاست خارجی جمهوری اسلامی به معنای ندادن امتیازات سیاسی، اقتصادی و نظامی به دو ابرقدرت شرق و غرب و ائتلاف نکردن با آن‌ها بیانگر آرمان تاریخی ملت ایران مبنی بر رهایی از استعمار و سلطه بیگانگان به ویژه ابرقدرت‌ها برخاسته بود (بهشتی سرشت و سوری، ۱۳۹۷: ۱۶۴). این سیاست علاوه بر جنبه‌های سلبی که به معنی عدم مشارکت و حضور در ائتلاف‌های شرق و غرب بود، دارای وجوه ایجابی نیز بود. از این رو، این سیاست به معنی توسعه روابط با همه کشورها حتی با قدرت‌های بزرگ و به ویژه آمریکا و شوروی نیز بود. به طوری که دولت موقت در سیاست خارجی طرفدار روابط دوجانبه با تمام کشورها (به استثنای اسرائیل و رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی) با رعایت مصالح عمومی و استقلال ملی بود. از این رو، دولت موقت هیچ منعی برای برقراری رابطه و همکاری با غرب و ایالات متحده آمریکا نمی‌دید و در تلاش برای اعتمادسازی و جلب حمایت آن‌ها بود. این دولت می‌کوشید ضمن برقراری روابط سیاسی، گرایش‌های ضدآمریکایی را تعدیل و در جهت تنش‌زدایی گام بردارد.

۳-۲-۳- سیاست حفظ وضع موجود

دولت موقت به ساختار، نهادها و حقوق بین‌الملل رویکردی محافظه‌کارانه مبتنی بر وضع و نظم موجود داشت، چون نه منافع معطوف به نظم جهانی و ایدئولوژیک برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی قائل است و نه اهداف فراملی برای انقلاب متصور بودند. طبق سیاست غرب‌گرایانه لیبرال‌ها، نظم کلی بین‌المللی حاکم از استحکام ویژه‌ای برخوردار است و درگیر شدن با آن مطابق مصالح و منافع ملی کشور نخواهد بود. در این

چارچوب حداکثر تلاش دولت ملی باید بهره‌گیری از نظم موجود برای تأمین امنیت و منافع ملی خود باشد. از این رو، از منظر آن‌ها، موفق‌ترین سیاست، سیاستی خواهد بود که بتواند بدون آنکه امتیازی به یک قدرت بزرگ بدهد، در جهت اهداف ملی خود حرکت کند (کریمی‌فرد، ۱۳۹۴: ۹۸).

یکی از ابعاد این نوع نگاه پذیرش قواعد و مقررات بین‌المللی و تعهد به اعمال و اجرای آن‌هاست. در این خصوص «دولت موقت تلاش می‌کرد که تابع مقررات بین‌المللی باشد و از دخالت در امور دیگران بپرهیزد و روابط با سایر کشورها را که به دلیل انقلاب بحرانی شده بود، بهبود ببخشد» (امیری، ۱۳۸۵: ۱۶). از این رو، مهندس بازرگان تعهد به هنجارها و قواعد حقوق بین‌المللی را وظیفه و امر کنش طبیعی دولت می‌دانست. از این رو، چنان‌که دولت موقت هم با استعفای خود نشان داد در اشاره به اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام می‌گویند «دولت موقت از نظر مسئولیت اداری و سیاسی مملکت و حفظ حقوق نمایندگان اتباع خارجی طبق تعهدات بین‌المللی نمی‌توانست مخالف این عمل نباشد» (بازرگان، ۱۳۶۳: ۹۴).

در اصول کلی سیاست خارجی دولت موقت، علاوه بر تمایل به غرب و نگرش نسبت به شرق بر عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها نیز تأکید شده است. یکی از صورت‌های مداخله در امور داخلی دیگر کشور که در آن مقطع محل گفتگو بود به موضوع صدور انقلاب و تفسیر و تعبیر آن بر می‌گشت. در این خصوص آنان با تندروی‌های گروه‌های مدعی صدور انقلاب جهت ایجاد یک حوزه امنیتی برای انقلاب، شدت مخالف بودند (بخشایش اردستانی، ۱۳۷۹: ۸۳). تأکید بر اصل احترام متقابل و عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها که هم نگاهی منطقه‌ای را در بر داشت و هم حتی شامل قدرت‌های بزرگی مانند ایالات متحده و کشورهای همسایه نیز می‌شد، به منزله پرهیز از ایده صدور انقلاب و پذیرش هنجارهای متعارف بین‌المللی بود (Milani, 1996: 84-85). مواجهه دولت موقت با صدور انقلاب به گونه‌ای بود که ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت، صراحتاً اعلام داشت که «ما قصد صادر کردن انقلاب خود را نداریم» (محمدی، ۱۳۸۷: ۴۰). چنان‌که ابراهیم یزدی در این خصوص اعلام کرد «دولت ایران، قصد صدور انقلاب را ندارد. این امر در روابط خارجی اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد. صدور انقلاب از مقوله دخالت دولت‌ها در امور داخلی کشورها است. یکی از مبانی سیاست خارجی دولت موقت، قبول اصل عدم دخالت در امور داخلی سایر کشورها بوده است؛ بنابراین، تأکید مکرر ما بر اینکه دولت ایران قصد صدور انقلاب را

ندارد در واقع انعکاس این اعتقاد بوده است» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۳۰۷). «بر این اساس بازرگان هر گونه اقدام برای صدور انقلاب را که بر اساس شور و احساسات مردمی نسبت به نهضت‌های آزادی بخش بود مغایر اصل عدم مداخله و تحریک‌کننده دولت‌های همسایه می‌دانست و حتی از شرکت در چنین گردهمایی‌هایی نیز خودداری می‌ورزید. وی بر این باور بود که مبنای روابط خارجی ایران را باید حمایت از تمامیت ارضی و منافع اقتصادی ایران شکل دهد و نه شور و احساسات انقلابی» (میرفخرایی، ۱۳۹۳: ۷۶). «بدین ترتیب، ملی‌گراها سعی داشتند تا سرحد ممکن از ایجاد تنش در روابط خارجی جلوگیری کنند» (یزدانی و و اخجسته، ۱۳۹۱: ۷۵). دولت موقت همچنین در پیگیری اهداف ملی بر اصل عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها به عنوان یک اصل پذیرفته‌شده بین‌المللی تأکید داشت. در واقع، پذیرش این اصل از سوی دولت موقت به منزله پیگیری اهداف در چارچوب اهداف و منافع ملی و عدول از پذیرش مسئولیت‌های فراملی و همچنین عدم پیگیری صدور انقلاب در سیاست خارجی و نیز عدم حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش بود.

۳-۲-۴- اقتصادمحوری

با وجود عمر کوتاه دولت موقت و شرایط بحرانی ناشی از انقلاب، اقتصاد بیش از هر حوزه دیگری دستخوش نابسامانی شد. فرار بخش عمده‌ای از صاحبان سرمایه، مصادره‌ها و ملی کردن صنایع، بانک و بیمه و سایر مؤسسات بزرگ اقتصادی، شورش‌های کارگران، گرایش‌های بازتوزیعی در بین بخشی از نیروهای انقلابی و بی‌ثباتی سیاسی بخشی از عواملی بودند که این حوزه را در دچار بحران و بی‌ثباتی کرده بود. در این شرایط رهبران دولت موقت به انگاره «انقلاب مستقر» بر مبنای تثبیت انقلاب در داخل ایران به جای الگوی «انقلاب مستمر» اعتقاد داشتند. آن‌ها بر این باور بودند که مهم‌ترین هدف انقلاب که برچیده شود دستگاه استبداد بود، تأمین شده است؛ بنابراین، پس از پایان یافتن دوران تخریب انقلابی اکنون باید آن را در قالب یک نظام ملی توسعه‌یافته تثبیت کرد. در نتیجه بازسازی اقتصادی در زمره اهداف سیاست خارجی دولت موقت قرار گرفت.

در واقع، «گروه‌های ملی‌گرا در فرآیند تصمیم‌گیری سیاست خارجی معتقد بودند که تجارت بین‌المللی و ایجاد روابط سیاسی مهم‌ترین ابزار در جهان معاصر برای حفظ وضع منافع ملی ایران است (ملکی، ۱۳۸۲: ۱۰۵). به همین دلیل، تلاش دارند تا جایی که

ممکن است با سایر دولت‌ها و ملت‌ها رابطه‌ای مسالمت‌آمیز داشته باشند. ابراهیم یزدی در جلسه‌ای درباره سیاست خارجی دولت موقت می‌گوید: ما معترفیم که ایده‌آل نیستیم؛ ما معترفیم که اولین قدم‌ها را داریم بر می‌داریم و این قدم‌ها در جهت صحیح است؛ چون ایدئولوژی و فلسفه ما رهنمود ماست. ما به سوی تحقق این هدف‌ها قدم بر می‌داریم. شما نمی‌توانید فوراً این وابستگی اقتصادی را با این عمق و گسترشی که داشته است از بین ببرید؛ زیرا دیپلماسی ما باید نوعی واقع‌بینی داشته باشد و در جهت تقلیل فشارها گام بردارد (روزنامه انقلاب اسلامی؛ ۱۳۵۸:۴). در این بیان روشن است که موضوع پیوندهای اقتصادی با غرب یکی از موارد توجیه‌کننده تداوم روابطی است که بخشی از نیروهای سیاسی و اجتماعی خواهان پایان دادن به آن بوده‌اند.

بدین ترتیب، رهبران دولت موقت بر این باور بودند که ایران برای دست یافتن به توسعه اقتصادی و رفاهی به دانش فنی و فناوری غرب نیازمند است. چنان‌که بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت، در خصوص رابطه با آمریکا چنین اظهار داشت: «ایران می‌تواند بر اساس احترام متقابل رابطه دوستانه‌ای با آمریکا داشته باشد، چرا ایران نباید از آمریکا اسلحه بخرد؟ ما چنین رابطه‌ای را حق خود می‌دانیم». ابراهیم یزدی هم به تصریح چنین می‌گوید: «گذشته، گذشته است و ایرانیان مرد عمل هستند و زمینه‌های بسیاری برای همکاری وجود دارد. ایران به مرور زمان نیازمند فناوری آمریکا خواهد بود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۳۰۶-۳۰۵). از این رو، «دولت موقت می‌کوشید این نکته را در باور همه بگنجاند که ایران برای گام نهادن در راه توسعه و جایگزین کردن وضعی بهتر از زمان شاه به دستاوردهای فنی و فناوری غرب نیازمند است» (کریمی‌فرد، ۱۳۹۴: ۹۶).

در این راستا دولت موقت به تلاش‌های با محوریت مسائل و موضوعات اقتصادی دست زد از جمله تلاش برای برقراری و عادی‌سازی روابط با آمریکا و اروپا مبنای تأمین نیازهای اقتصادی و فناوری در دستور کار سیاست خارجی قرار گرفت. از سرگیری نفت به آمریکا و اروپا بر پایه این منطق و هدف توجیه می‌شد. علاوه بر این دولت موقت برای بازسازی و توسعه اقتصادی، علاوه بر اصلاحات داخلی اقداماتی نیز در عرصه سیاست خارجی صورت داد. از جمله تلاش کرد تا سرمایه‌ها و دارایی‌های توقیف‌شده ایران را که بالغ بر ۱۲ میلیارد دلار می‌شد، آزاد سازد. تلاش برای جذب سرمایه خارجی به ویژه از طریق تشویق کشورهای اروپایی برای سرمایه‌گذاری در ایران یکی دیگر از سیاست‌های اقتصادی دولت موقت به شمار می‌رفت (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۳۱۴). در این راستا دفتر تجاری ایران-آمریکا فعالیت‌های خود را از سر گرفت و دولت موقت به

منظور جذب سرمایه‌گذاری خارجی قروض بانک‌های خصوصی به بانک‌های آمریکایی را پرداخت کرد. همچنین موافقت‌نامه‌های نظامی موجود میان ایران و آمریکا را تأیید کرد و قرار شد ارتش لوازم یدکی‌های ضروری را از آمریکا دریافت کند» (بشیریه، ۱۳۹۵: -). بدین ترتیب، روشن است که دولت موقت موضوعات اقتصادی را به صورت جدی در مناسبات سیاست خارجی با اولویت تعقیب می‌کرده و حتی با وجود تلاش‌ها و مخالف‌های جدی بر کاهش مناسبات با کشورهای غربی، تحت عنوان ضرورت توجه به شرایط و موضوعات اقتصادی بر تداوم و گسترش این مناسبات تأکید می‌شده است.

۴- نتیجه‌گیری

این مقاله درصدد پاسخ به این پرسش بود که چگونه می‌توان شکل‌گیری جهت‌گیری سیاست خارجی دولت موقت و عوامل و عناصر آن را تبیین نمود؟ و برای این تحقیق از چه چارچوب نظری استفاده کرد؟ برای رسیدن به پاسخ این پرسش این فرضیه مطرح می‌شود که شکل‌گیری سیاست خارجی دولت موقت در پرتو درک ماهیت دولت یعنی عناصر و عوامل سیاسی و ایدئولوژیک ساخت قدرت، نیروهای اجتماعی ماهیت و رابطه آن‌ها با قدرت و ساخت و نهادهای اقتصادی در محیط متعامل داخلی و بین‌المللی و با بهره‌گیری از رهیافت اقتصاد سیاسی بین‌الملل قابل تبیین است.

به طور کلی تحت تأثیر شرایط و تحولات منتهی به انقلاب اسلامی نیروهای اجتماعی و سیاسی که در این انقلاب مشارکت داشتند به مهم‌ترین نیروهای سازنده نهادها و ساختارهای قدرت سیاسی جدید تبدیل شدند. از این رو، ساخت قدرت و جهت‌گیری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بعدی آن متأثر از حضور و مشارکت این نیروها، ایدئولوژی و منافع و علائق فکری و نیازها و خواست‌های آن‌ها بوده است. ساخت قدرت در این دوره در دولت موقت متشکل از احزاب لیبرال و ملی‌گرایی بودند که گرایش‌های سیاسی مدرن، ملی‌گرا، دموکراتیک و طرفدار آزادی و یا مشروطه‌خواه داشتند، این نیروها طرفدار تعاملات بین‌المللی بودن و گرایش غالب و عمده آن‌ها پیوستن به جریان‌های اقتصادی و سیاسی جهت مدرنیزاسیون داخلی بود. نیروهای اجتماعی پشتیبان این ائتلاف حاکم طبقات متوسط و متجدد شهری بودند که مطالبات آزادی‌خواهانه، گرایش به توسعه نهادهای سیاسی و مشارکت دموکراتیک داشتند. این گرایش نیروهای داخلی به طور اساسی به نگرش‌های مبتنی بر لیبرال دموکراسی غربی سازگارتر بود و از سویی دیگر به طور کلی حمایت غرب را نیز به دنبال داشت؛ بنابراین،

انتخاب مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر و سیاست‌ها و برنامه‌های که دولت موقت تعقیب می‌کرد، به ویژه شکل‌گیری سیاست خارجی آن از این منظر قابل درک است. عنصر مهم ملی‌گرایی در سیاست خارجی در واقع در ارزش‌های مدرن طبقه متوسط و تحصیل‌کرده‌ای ریشه داشت که در سیاست به تعلق سیاسی به سرزمین و ملت و کنش دولت بر اساس منافع ملی ترجمه می‌شد. در واقع ایدئولوژی ملی‌گرایی ریشه در باور و وفاداری به دولت ملی به عنوان یک ساختار اجتماعی مدرن داشت که تأمین خواست‌های عمومی مردم به جای خواست‌ها و منافع شخص و گروهی یا فراملی ملت مبنای عمل قرار می‌گیرد. این سخن مهندس بازرگان که از نظر ایشان هدف خدمت به ایران است از طریق اسلام نیز مؤید اولویت و ارجحیت منافع ملی در سیاست خارجی است.

در سیاست خارجی دولت موقت گرایش عدم تعهد و حفظ وضع موجود نیز به وضوح برجستگی داشت. این گرایش‌ها و عناصر تشکیل‌دهنده سیاست خارجی هم ریشه در تاریخ سیاسی ایران معاصر داشت و هم‌بستگی و پیوستگی با نیروهای اجتماعی طبقه متوسط مدرن که در این دوره نمایندگان سیاسی آن‌ها در دولت قدرت را در دست داشتند. گرایش‌های انقلابی این طبقه حداکثر به تغییر قدرت سیاسی و استقلال عمل در تصمیم‌گیری سیاسی خارجی از سویی و نیز احیاء ناسیونالیسم اصلاح‌گر و مشروطه‌خواه بر می‌گشت؛ بنابراین، پرهیز از گرایش‌های رادیکال اجتماعی و اقتصادی، عدم توسل به شعارها و ایدئولوژی فراملی تمرکز بر خواست‌های ملی، برگشت جریان اداره امور به وضعیت عادی و برقرار مناسبات مشارکت سیاسی دموکراتیک بخشی از منافع و ارزش‌های آن‌ها بود. از این رو، در تعریف این ویژگی‌ها به رفتار و سلوک خارجی نیز گرایش به حفظ و گسترش مناسبات سیاسی و اقتصادی با سایر کشور، عدم مداخله در امور داخلی سایر کشور و عدم پیگیری صدور انقلاب خود را به نمایش می‌گذاشت؛ یعنی آنچه در درجه اول مرام از منظر اقتصاد سیاسی بین‌المللی ارزش‌های اساسی شکل‌دهنده به نهادهای اقتصادی و سیاسی بین‌المللی بوده و ساختار قدرت و سیاست بین‌الملل را شکل می‌دهد. تأکیدات مکرر دولت موقت و اعلام همراهی با این شرایط و هنجارهای بین‌المللی که در وجه غالب آن‌ها غربی و لیبرالی بود نیز مؤید این سازش و پذیرش نظم سیاسی و اقتصادی بود. در واقع از منظر دیگر نظام اقتصاد بین‌الملل شرایط و الزاماتی با خود داشت که پیوند آن‌ها با این شرایط داخلی مزیت‌های سیاسی در چارچوب نظام را برای دولت فراهم می‌کرد. لذا این تعامل دو طرفه مزیت و

منفعت نسبی به همراه داشت وجه غالب کنش سیاسی را به سازگاری و تعامل تبدیل می‌کرد.

نیروهای اقتصادی که در پیوند و ارتباط ارگانیک با دولت موقت قرار می‌گرفتند مجموعه‌ای از صاحبان صنایع، تولیدکنندگان و زمین‌داران بزرگ و همچنین مدیران ارشد اداری، قضات و وکلا و... شهری بودند که طرفدار مالکیت خصوصی و ارزش‌های مبتنی بر آن بودند. این گروه‌های اقتصادی مدرن و طرفدار تعاملات بین‌المللی بودند و در واقع منافع آن‌ها در شرایط استقرار دولت باثبات، محدود و فعالیت آزاد بخش خصوصی بود. حتی بخش عمده‌ای از اعضای دولت و شخص نخست‌وزیر خود نیز از اعضای این گروه‌ها و جزو صاحبان فعالیت‌ها صنعتی و خدمات مستقل بودند. این وضعیت داخلی در واقع با ارزش‌های هنجارهای و رویه‌ها، قواعد و دستورکارهای اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال سازگاری داشت و در پیوند با آن قرار می‌گرفت. از این منظر حمایت آن‌ها از دولت بازتاب منافعشان بود و دولت نیز سیاست‌ها و برنامه‌های اعلامی‌اش در حوزه اقتصادی در بر گیرنده منافع این بخش با تأکید بر احترام و تضمین مالکیت خصوصی، گسترش روابط اقتصادی و تأمین نیازهای اقتصادی و ایجاد ثبات برای بازگردان وضعیت عادی به بخش اقتصادی و از سرگیری این فعالیت‌ها با فرونشاندن بحران ناشی از انقلاب بود. از این رو، دولت موقت به سرعت خواستار ثبات در بخش اقتصادی و گسترش تبادلات و تعاملات اقتصادی با سایر کشورها بود. بدین ترتیب، چنان‌که منافع گروه‌های مختلف اقتصادی حامی دولت ایجاب می‌کرد اقتصاد جایگاهی ویژه‌ای در اهداف سیاست خارجی داشت و از دلایل دولت برای عادی‌سازی روابط خارجی بود. حتی از منظر اقتصاد سیاسی بین‌الملل جلوه‌ای از همراهی و پذیرش نظم و مناسبات تعامل‌گرایانه آن به حساب می‌آمد.

به طور کلی عوامل و عناصر سازنده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دولت (ائتلاف حاکم و ساخت و ایدئولوژی قدرت با همراه الگوی مشارکت سیاسی، نیروهای اجتماعی ماهیت و نوع رابطه آن‌ها با دولت و همچنین ساخت اقتصادی و نیروها و کنشگران آن) در تعامل چندگانه و تأثیرگذاری متقابل ماهیت دولت لیبرال ملی‌گرایی را تشکیل می‌داند؛ بنابراین، جهت‌گیری کلی دولت مدرن، تعامل‌گرا، مسالمت‌جو، ملی‌گرا و طرفدار مشارکت مدنی و قانونی با اولویت بر حفظ احترام مالکیت خصوصی بود. این ویژگی‌های جامعه داخلی، در سیاست خارجی در گرایش تعامل‌گرایی، عدم تعهد سیاسی و ایدئولوژیک، طرفداری از ارتباط و توسعه روابط با سایر کشور، تأکید بر حفظ و ارتقای

منافع و مصلحت ملی، مخالفت با ایده صدور انقلاب و پرهیز از مداخله در امور داخلی سایر کشور و پذیرش نظم موجود سیاسی و اقتصادی بین‌المللی نمود یافت.

منابع

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۹۴). *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- آران. آمون و آلدن. کریس. (۱۳۹۳). *رویکردهای جدید در تحلیل سیاست خارجی*، سیدامیر نیاکویی و مهدی زیبایی، تهران: نشر میزان.
- ابراهیم‌بای سلامی، غلام‌حیدر. (۱۳۸۶). «مناسبات دولت و جامعه از دیدگاه جامعه‌شناسی». *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۳۰، ۱۵۱-۱۷۵.
- امیدبخش، اسفندیار. (۱۳۸۴). *اقتصاد سیاسی نظام تجارت جهانی و تجارت خارجی ایران*، تهران: موسسه انتشاراتی روزانه.
- ازغندی، علیرضا. (۱۳۹۴). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ چارچوب‌ها و جهت‌گیری‌ها*، تهران: نشر قومس.
- امیری، عبدالله. (۱۳۸۵). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: موسسه نشر علوم نوین.
- بالام، دیوید. وست، مایکل. (۱۳۹۲). *درآمدی بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل*، ترجمه احمد ساعی و عبدالمجید سیفی. تهران: نشر قومس.
- بهشتی سرشت، محسن. و سوری، ایرج. (۱۳۹۷). «مبانی نظری و رهیافت‌های عملی سیاست خارجی نهضت آزادی ایران (۱۳۵۷-۱۳۶۸)». *دوفصلنامه تاریخ نامه انقلاب*، سال دوم، شماره یک، ۱۵۷-۱۸۵.
- بازرگان، مهدی. (۱۳۶۳). *بازیابی ارزش‌ها*، (سه جلدی)، تهران: دفتر نهضت آزادی.
- (۱۳۶۲). *انقلاب ایران در دو حرکت*، تهران: دفتر نهضت آزادی.
- بشیریه، حسین. (۱۳۹۴). *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره جمهوری اسلامی*، چاپ ششم. تهران: نگاه معاصر.
- (۱۳۹۵). *زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران*، ترجمه علی اردستانی، چاپ سوم. تهران: نگاه معاصر.
- بهداد، سهراب. (۱۳۸۵). «*اقتصاد سیاسی برنامه‌ریزی اسلامی ایران*» در *ایران پس از انقلاب*، هوشنگ امیراحمدی و منوچهر پروین، ترجمه علی مرشدی‌زاد. تهران: انتشارات باز.
- پسران، هاشم (۱۳۷۸). «توسعه اقتصادی و شورش‌های انقلابی»، ترجمه منصور انصاری.

نامه پژوهش، شماره ۱۳ و ۱۲، ۱۰۷-۱۴۲.

پوراحمدی، حسین (۱۳۸۱). «اقتصاد سیاسی تعامل دولت و نظام جهانی در تدوین سیاست خارجی: ضرورت پژوهش‌های نوین در سیاست خارجی». **فصلنامه سیاست خارجی**، سال شانزدهم، شماره ۴، ۱۰۵۱-۱۰۸۲.

پوراحمدی، حسین، قوام، عبدالعلی، و خانی جوی آباد، محمود. (۱۳۹۶). «اقتصاد سیاسی سیاست خارجی هند و راهبردهای پیوند و ارتباط آن با آسیای مرکزی»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۹۸، ۱-۳۲.

حاتمی، عباس، مسعودنیا، حسین، و نجفی، داود. (۱۳۹۶). «تأثیر عوامل سیاسی بر مناسبات اقتصادی ایران؛ در دهه اول انقلاب». **فصلنامه پژوهش نظری**، شماره بیست و دوم، ۸۱-۱۱۰.

حاجی یوسفی، امیرمحمد، و محمدیان، محمد (۱۳۹۵). «جامعه‌شناسی تاریخی و سیاست خارجی ایران؛ یک چارچوب نظری». **فصلنامه علمی پژوهشی سیاست جهانی**، دوره پنجم، شماره چهارم، ۶۵-۹۸.

دلفروز، محمدتقی. (۱۳۹۳). **دولت و توسعه اقتصادی**. تهران: نشر آگاه.

دینی ترکمانی، علی (۱۳۹۱). «چشم‌انداز نظام اقتصاد بین‌الملل: رویکرد آینده‌پژوهی». **فصلنامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی**، سال بیستم، شماره ۶۱، ۹۳-۲۱۶. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. (۱۳۸۲). «الزامات سیاست خارجی توسعه ملی در چشم‌انداز بیست ساله». **فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره ۵۵، ۱۱۷-۱۶۱.

----- (۱۳۸۶). «**هویت و منفعت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**»، در **منافع ملی جمهوری اسلامی ایران**، داود کیانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

----- (۱۳۹۱). **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات سمت.

----- (۱۳۹۵). **اصول و مبانی روابط بین‌الملل (۲)**، تهران: انتشارات سمت.

سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۸). «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: قابلیت و امکان تغییر». **فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی**، سال اول، شماره ۱، ۲۱-۴۰.

- سمتی، محمدهادی. (۱۳۷۵). «نظریه بسیج و انقلاب اسلامی ایران». *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۳۵، ۱۳۵-۱۷۶.
- رمضانی، روح‌الله (۱۳۸۱). *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی، ۱۳۸۱.
- روزنامه انقلاب اسلامی؛ ۱۳۵۸؛ شماره ۱۰.
- ظریفی‌نیا، حمیدرضا (۱۳۷۸). *کالبدشناسی جریان‌های سیاسی در ایران ۱۳۵۸-۱۳۷۸*. تهران: اندیشه آزادی.
- غفاری، مسعود، و محمدزاده، علی. (۱۳۸۵). «حکومت در اندیشه سیاسی مهدی بازرگان». *پژوهش حقوق عمومی*، دوره ۸، شماره ۲۰، ۱۱۷-۱۳۵.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۵). *اقتصاد سیاسی بین‌الملل؛ نظریه‌ها، مسائل، تحولات*. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- (۱۳۹۲). «تعامل استراتژی اقتصادی و سیاست خارجی در ایران معاصر». *فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر*. سال چهارم، شماره سوم، ۱۳۷-۱۶۰.
- قوام، سیدعبدالله (۱۳۸۹). *روابط بین‌الملل؛ رویکردها و نظریه‌ها*. تهران: سمت.
- کاکس، رابرت، و دیگران (۱۳۸۴). *اقتصاد سیاسی بین‌الملل و جهانی‌شدن*، ترجمه حسین پوراحمدی، تهران: نشر قومس.
- کامت، ملانی، دیوان، ایشاک، ریچارد، آلان، و واتربری، جان (۱۳۹۶). *اقتصاد سیاسی خاورمیانه*، ترجمه فریبرز ارغوانی پیرسلامی و سحر پیرانخو، تهران: نشر مخاطب.
- کانلی، تام (۱۳۹۲). «اقتصاد سیاسی بین‌الملل»، *در نظریه روابط بین‌الملل برای سده بیست و یکم*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- کترنشتاین، پیتر، کیوهن، رابرت (۱۳۸۴). «اقتصاد سیاسی بین‌الملل و مطالعه سیاست جهانی»، ترجمه سیروس فیضی. *فصلنامه اقتصاد سیاسی*، شماره ۹، ۱۱۴-۱۸۳.
- کدی، نیکی. آر (۱۳۸۳). *نتایج انقلاب ایران، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه*. تهران: ققنوس.
- کرن، جورج. تی، آماوی. آبل (۱۳۸۳). «نظریه‌های اقتصاد سیاسی بین‌المللی»، ترجمه اسفندیار محمدی، *مجله علوم انسانی*، شماره ۵۴، ۵۶-۹.
- کمالی، مسعود (۱۳۷۸). «تبیین جامعه‌شناختی انقلاب اسلامی»، ترجمه محمدسالار کسرای. *نامه پژوهش*، شماره ۱۲ و ۱۳، ۷۵-۱۰۵.

کریمی فرد، حسین (۱۳۹۴). «بررسی سیاست خارجی بازرگان بر اساس مؤلفه‌های هویت ملی». *فصلنامه سیاست پژوهی*، دوره ۲، شماره ۱، ۷۷-۱۱۵.

کوهن، تئوردور (۱۳۹۲). *اقتصاد سیاسی جهانی؛ نظریه و کاربرد*، ترجمه عادل پیغامی، ترانه ریسمانچیان و محمد ریسمانچیان، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

گیلپین، رابرت (۱۳۸۹). *اقتصاد سیاسی جهانی: شناخت نظم اقتصادی بین‌المللی*، ترجمه رسول افضلی و فرهاد دژپسند. تهران: موسسه تدبیر اقتصاد. متقی، سمیرا (۱۳۹۵). «اقتصاد سیاسی بین‌الملل از سرمایه‌داری و کمونیسم تا انقلاب اسلامی». *فصلنامه علمی پژوهشی رهیافت‌های انقلاب اسلامی*، سال دهم، شماره ۳۶، ۵۹-۷۶.

محمدی، منوچهر (۱۳۸۷). *آینده نظام بین‌الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: انتشارات وزارت خارجه.

مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۶). *دولت و توسعه اقتصادی در ایران*. تهران: نشر نی. مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۴). *اقتصاد سیاسی؛ مبانی، کارکرد و فرآیند*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

ملکی، مصطفی، و بابایی، مجتبی (۱۳۹۱). «روابط ایران و سازمان ملل پس از پیروزی انقلاب اسلامی». *فصلنامه علمی-پژوهشی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل*، دوره ۵، شماره ۱۸، ۱۵۵-۱۷۸.

میرفخرائی، سیدحسن (۱۳۹۳). «سیاست خارجی دولت موقت: از عدم تعهد تا اصل نه شرقی، نه غربی». *فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست*، سال دوم، شماره ۸، ۶۱-۸۱.

موثقی، احمد (۱۳۸۵). «اقتصاد سیاسی در دوره جمهوری اسلامی». *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۷۱، ۳۱۱-۳۵۳.

یزدانی، عنایت‌الله، واخجسته، جمیل (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی «صدور انقلاب» در گفتمان‌های سیاسی جمهوری اسلامی ایران». *پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، سال اول، شماره ۳، ۵۹-۸۶.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۳). *سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۳۰*، تهران: نشر پیکان.

References

- Akbarzadeh, Shahram and Barry, James. (March, 2016). "State Identity in Iranian Foreign Policy", *British Journal of Middle Eastern Studies*.
- Alnahas, Ibrahim. M, (2007). *Continuity and Change in the Revolutionary Iran Foreign Policy*; The Role International and Domestic Political Factors in Shaping the Iranian Foreign Policy, 1979-2006. Morganton.
- Cohn, Theodore. H. (2000). *Globod politicol Economy, theory and practice*. Langman, New York.
- Hunter. Shireen. (2010). *Iran's Foreign Policy in the Post-Soviet Era; Resisting the New International Order*, California.
- Sadri, Human. (1999). "An Islamic Perspective on non-alignment: Iranian Foreign Policy in The Theory and Practice", *Jurnal of Third World Studepppis*.
- Milani, Mohsen. (1996). "Iran's Gulf Policy: From Idealism and Conformation to Pragmatism and modernism", in: *Iran and Gulf: A Search For Stability*, Edited by Jamal S. Al-suwaidi, The Emirates Center for Strategic Studies and Research.